

دہشت گلستہ میطع و منقاد ساخت وجام دارا صفتی را کہ در ان سکھ محمود سے می زوند موقوف نموده پسکیتہما قبول نمود و حاضر شد و خانہ  
دیا و طفرخان کے نبا پیر جنتے دوسال بے منصب شد و بود و درین سالن بار کوئش یافته نہیں بیٹا بیٹ بھائی یافت و لکھ بانو گلم مہین و خسر  
آصف خان خواہر متاز محل کے زوجہ سیف خان پو در حملت نمود شاہ عربان خجاء آصف خان رفتہ تغزیہ او گفت و دختر سوم آصف خان  
بزرگ خان نام در خانہ طفرخان بود و سیدین ایام شاہزادہ مراد بخش سہیصال حکمت سنگدہ ولد راجہ باسو ماسو و نند اول اول امان خوا  
شاہزادہ را و پید و عرض سلطان پ نمود چون فریاد بر صرتیہ خوشیں میخواست و رحصو رنہ پیرانی یافت رخصت گرفتہ بو طحن رفت و سر  
شیورش برداشت و عاکر مستصورہ لقلع و قمع لشیہ معاشر او پر داشتہ اور اغابرگ روایت نباچا رسے دست بد امن عجز و بکتعفاز عفو  
قصیرات خواست باستدعا سے شاہزادہ بخشودہ آمد و حکم شد کہ تارا گدہ که ماں نخت و میرا اوست به نبند ہاۓ پادشاہ ہے سپاڑ و  
حکمت گلستہ اقبال فرمان نمودہ بھجنو شاہزادہ آمد و سید خان جہان تعلیعہ مذکورہ در آمدہ حصائرش راجع عمارت اینج بر انداحت و دلکشم  
ضبط کو سہماں آنجاہ بجایت خان تعلق گرفت و سیدین سال ملاسعا الدلکہ موطن او جنبوت و مشاش لاہور است بوساطت مولیون  
بلازست سدہ سلطانی فائز و پائہ اعتیارا و لعبایت ملعت خاصہ و اسپ از طویلہ خاصہ فرز دو در عرض کم سال بمنصب شاہزادے دفعہ  
خانی و داروغہ عکر دولت خانہ خاصہ سر اخرا نشد و علیہ مردان خان بمنصب ہفت نہزادے ہفت نہزادہ سوار و صوبہ دار کے کامل اتفاقیہ  
سعید خان بہادر طفرخانگ غر ختصاص یافت و صوبہ کشمیر کے علی مردان خان داشت بناہ قلعہ خان تقوییں خدد د راہ از دینا و رکن

حوال سال پانزدهم طالوت سنہ ہزار و سیخاہ و میکھ ہجری  
اریافت +

درین سال شاہزادہ خان خلقت یعنیں الودا آصفت خان صوبہ دار بھار میرزاں، پلانون را کہ تمرد میے در زید سبیہ نمودہ بتتا دنہ سر  
روپیہ پیشکش پرسا لہ مقرر کرد و ہفتادہ مہینہ شعبان یعنیں الودا آصفت خان خانخانان سپہ سالدار بھرمن استغفار ہکرا سے آخوند شد پادشاہ  
مکبرہ بنیزل اور فتحہ کمال احترامش میے نمودنہ بزرگ و سے نہ بزرار سوار دو اسپیہ و سبہ اسپیہ منصب داشت مقبرہ او بربپ آب رکاوے محاذے  
شہر لا جور واقع شدہ شاہزادہ خان یعنیں خلقت اور را پادشاہ خامعت مائی تھے فرتادہ عناصر ہما بھاں اخیر مود و بہگڑا ولاد اوزیر خراحت  
و دلخواہ نمود بایں منصب و صرتبہ و نسبت و دولت پیچہ امیر دو بھرہ سچ پا دشابے از سلاطین ہند نز سیدہ دلب جلمش سیک  
حوالیہ کہ در وطن خود لار بنا نمودہ و بستیت لک روپیہ بران خرچ نمودہ جملہ ملکہ کات او در سیند نقد و جمیں مبلغ دہ کرو و چنہ کوئی  
روپیہ خلقت شد با اکنہ و صیت کردہ بود کہ اندوز خنہا لیش ہمہ بجز ائمہ خامره برساند پا دشاد از ای بخلہ بستیت لک روپیہ نقد و جمیں لیجہ  
پنج دختر و بخشدید و باست رابٹ بزراد و دار اشکوہ پیغم خود که نواسہ آصفت خان ہم بود غایمت نمود و نیز درین سال میرزا اشتم صفو  
قند پارے کے شش بزرار پے پنج بزرار سوا منصب وہشت و از سنه دو م جلوس لبیب کہ بن ترک منصب دو گرے نمودہ انزو و  
اختیار کردہ بود و لک روپیہ سالیانہ و طیفی میے یافت جہاں را پر و دکر دہشتا دو دو سال عمر داشت و بلیغیش نظر ہم اشعار  
و رغبت داشت خدا کی تخلص سیکر و چار پسر داشت او لین میرزا مراد طبع او نیز ماں شیعگفتون بود و دو میے میرزا مسیح درین جوانے  
و حیات پر بدریا کی بہت غرق شد سوئے میرزا حسن چار میے میرزا بیفع از ماں مخاطب پیشہ نواز خان درین سال قلاغع متعلقہ  
جگت سنگر کہ شاہزادہ میرزادہ خشی اور ما مو بود بیسیعے بلیغ سید خان جہاں دراچہ بھے سنگہ و بہادر خان والہ و دریخان عقوق  
شدو حسب الحکم باز میں ہوا رکر دید شاہزادہ استغفارے جراحت منودہ با پیشہ بھنور اور دوشانہ زرادہ اوزنگ زیب لعنة لطفت  
رسیدہ اور اک سعادت خدمتوں نمود جوئی و کشمیر نا بھاں آب ڈل وہب خانچہ سایوں مذکور شد ضرار ع بیمار خراپ کردید

دران شهر قحط افتاد رعایا با وسکن آنجا زیاده از سه هزار کس بلا ہور رسیده زیر جهود که در سن فراهم شده ام اپار بیه برگ منودند مبلغ نیک لک رو پیغمبرات محبت شد و حکم شد که تا این جماعت در لاهور باشد و سه نیم بند جام طعام مبلغ دولت رو پیغمبر از سرکار و الامه داده باشدند دسته هزار و هزار و هزار و تر بیت خان فرستاد که دشمن رسیده بصر و مام آنجا تسبت نماید و طعام صد روپیه بر فروخته نیز نگرسته کان آنجا رساند چون خان مذکور با حوال آن جماعت فوب نه پرداخت صوبه و دارکشی از تغییر او بظفر خان تفویض یافت و مبلغ بیت هزار و هزار و هزار و پیغمبر خیرات اسلام یافت و میزراعیت تر خان که بنیام سرکار بسیار مخدوش بود و از تغییر اعظم خان که بحال رعایا یا آنجا پرداخت بحکومت صوبه کجرات سرا فراز یافت وزراصل و اضافه بیانی منصب خیزراست ذات و خبر از سوار و واسپه و ساسپه رسید و ضبط صهاب سور عصمه لعیاست اللہ اپنے شرمنوض شد و نیاب شهرت توجه و ارسانی ایران بجانب قندیل پارشا هزاره دارانشکوه بعایت بسیار و انعام دوازده لک روپیه نقد سرا فراز یافت با پنجاه هزار سوار خست یافت و شای هزار ده مراد خیش نیز خضرگشت که درین هفت نیاب اقامت گزند و عند الحاجت نزد برادر بر سد چون عساکر از نیلاب گذشت و خبر حملت شاه معنی بمسامع شاهجهان پادشاه رسید بنا هزاره حکم شد که در غزین تو قت نماید و مصدق و کذب خبر در یافته اگر راست باشد معاودت نماید و گزند و بند افوه پرداز خبر رحلت او واقعی بود دارانشکوه برشته بحضور رسید و چون نیابر حملت شاه صفوی بحق حرکت شاه هزاره بد و نیک وجہ ال قلعه در اولیا یا دولت سنه باند دارانشکوه بنتا هزاره بلهند اقبال مخاطب گردید و درین همین ایام شاه هزاره مراد خیش ارجمند ایمان ابدال گشتند به رگاه دال ارسید و ازدواج او با ختنیک اختر شاهنواز خان صفوی واقع شد و نیک لک روپیه بزرگ از جام این شنب بنا هزاره محبت شد و یک لک و چهل هزار و پیاز نقد و حبیش بر سرمه ساق بجانه شاهنواز خان فرستادند و چنانکه روپیه کامن مقرر شد.

### حوال سال شانزده هم سطابق سنه هزار و پنجاه و دو و سی و سه

چون لیبرن پادشاه رسید که درین سفر قندیل راز اله و در سه خان بعض حرکات خلاف آئین نیک خولدگان لجنور رسیده بزیارت در اختیار او نیست منصب و جاگیر او تغییر شد و جاگیر او که در تھرا بود با نظم خان بعد از تغییر صوبه کجرات محبت شد و ملا عبد الحکیم بیانکو را پادشاه به تقدیس تجدید شمش هزار و پانصد روپیه که هم سنگ او بود و بد و عطا فرمود شاهنواز خان که در قبول او مقرر بود و خست یافت و خلفت خاصه با برخ خرصع آلات دزو اسپ خاده با مانظلا و میناکار و افتاب گیر با دعایت شد و بعرض رسیده که بانع لاهور که در سال چاردهم جلوس حکم عارت آن و خون هزار اول با همایم علیه مردان خان شده بود و بعد با همایم خلیل اقتدار خان صوبه دار آنجا غولیض یافته صوبت انجام نپذیرفت و شرق هزار شالیش از خاطر فیض منظا هیئت سر برز و بفیض قد و م خود را او افزود و هشت لک روپیه در عارت باع موصوف و تیار سه نزد کو صرف شد چون خاطر از نظم مهات صوبه پنجاب و کابل قندهار و اپرداخت هیجدهم شعبان این سال از دارالسلطنت لاہور بدارالخلافة اکبر باده نصفت نمود و علی برد این خان بمحب حکم از کابل بحضور رسیده بخجالب امیر الامر ایس سر بر فراز شاه خست انصار بکابل یافت و مقبره ممتاز محل که تاقریب و دوازده سال با همایم هنچه و میر عبد الکریم تعمیر رسید صور اتمام یافت خرج این عارت پنجاه لک است پادشاه در آنوار فتح پیزدید و سے مومن از مضاقات پر گشته خویش ایکبر آباد و نگر خندک پاصلش کیک لک روپیه است با محسول و کاکهن و سرکاکه سعوره و گیر که تعلق باان مقبره دارد و لک روپیه مدائل آنهم هست و قفت این مقدمہ و نتیووج.

### حوال سال هفدهم سطابق سنه هزار و پنجاه و سوم کجرات

در شروع این سال عرض داشت شاهزاده او زنگ زیب تسلیم خبر و لادت پسر سادسخ در بسیاری پادشاه آن مولود صفوی را محمد شاه نام کرد اندید و ختر سے پاک نیزه گو سپه از طبقه و ختر شاهنواز خان نیز پوچدنده بود بزرگیه الملا ایکم موسوم ساخت چون در روز اخلاقه اکبر آباد علیه و باشیو عیافته بود بد و تھانه فتح پور آمد و اقامت فرمود و یک خدمت ایضو ب سوگر سپه و فکار گذرانید شهرین آشنا شاهزاده داشتگو و را عارضه رد می‌داد و پادشاه از فرط محبت هشت بار بینیل او بر کاخ خیابان رفت و مرضیش بعثت مبدل گشت و درین ایام صوبه قندیار از تغیر صفت خان پس سعید خان بساد و صوبه پنجاہ پت تغیر او لعلی خان سفرگشت چون ہوا باعتدال آمد پانزدهم شوال باکبر آباد ختنه آور و سعد افشد خان از اصل و افضل ذهنیت و سپه ایضا اعتبار برافراشت و هم محرم سال هزار و پنجاہ و چارم هجری فور و زندگی شیخ غدیر صد سفیر شریف که معظمه پاندان طلا و ارگج بایماله و سرکوش طلا و چار هزار روپیه نقد غایمت شد و بعد از کش زنانی شیخ مرقوم رضت انصاری بکه یافت از اول ورو و تا وقت عود بهم جلت بیت هزار روپیه از سرکار و همین قدر از شاهزادگان و امرا حسب الامر یافت و درین سال شبی بگم صحبه کلان پادشاه از خدمت پدر برخاسته پنجاگاه خود سیرفت ناگاهه گوشش علیعنه و پیش شمعی رسید و تمام بیاس بدن را این در گرفت و لشیت و سردد دست و پلو و سوخت و پادشاه از حدوث این واقعه نهایت اندیشید و شیخ برخلاف ضایعه مقرر رفته بکه آن شب امشکوی اقبال هر زیاد و زد و مضمون چون شرف آفتاب بود لپھروت بعد و پیش در بار عالم آزاده بیش از یک گزینه نهشت و وزر و زنگین تاسه روز پنجم از پیش از هزار روپیه پنجاچین تقدیق فرمود و بیت و دو بوم صدر کرد و ز لادت آن ختنه بود نیز سین قدر مبلغ بار بباب احتیاج پنجشیده و در راه اول این ساخته شدت هزار روپیه بد فعات بسیاری کیم تقسیم نمود و از شروع ماه دوم مقرر کرد که سر زنگ هزار روپیه تقدیق با پل استحقاق رسیده باشد و جمع را که بباب مطالبات خلیفه و خیانت جسمیه و زندان مکافای بودند از اول فرمود و حجر ائمہ آنها نجشو و مبلغ هفت کک روپیه از عین المال سرکار و الا خشیده آمد و بعد رین ایام حکیم محمد داؤ و را که از این آده بود با تفاوت حکیم هرج الزناسی بهداد ایکم صاحب مستعین فرمود و شاهزاده او زنگ زیب از دکن و مراد خوش از میان بیکن خواهی حضور آمده شرف کویزش را یافتند و شاهزاده او زنگ زیب بایز عرض رنجشها گوشش لشیی بیون رضای پادشاه در ساخت و دست از کار پسے دینو سے بازگشید بابین خدمت انتظام هملاک دکن سخاوند و ران بساد و نصرت چنگ از تغیر بالوه مقرر شد و ب دست او هفت هزار کیویز و پنج هزار سوار و دو سیاه سه ایک کر و ده بیک کر و دام افعام یافت و باز از نکس بیار سے صاحب زمال خان امیر پادشاه بکیه شد بیهودین اشاره را می‌نماید از پر ایچ سخنگی اخمور که روزنی خدا در ایک کویش سخو و منوع بیهوده خزر و زنجیش شیخ حمادی ها ایل بدر کاه آسان پادشاه رسید و مصائب خان میر خشی او را نعلوت خانه نزل شاهزاده ارشاد که پادشاه همانجا از شیخ رشت بیشتر زمین بکس سایید را زنگ و صفت دست چپ بجای خود فنه ایتماد و سلامت خان ایطرف دست راست سر بر سلطان استاده بود و روز مانیکه پادشاه بیهوده ایکه از شام نیام کیکه ایم ایجاد خاص نشوی سی نوشت خان مرقوم برای ایکه از فرزانه ایان پایان آمد و ز شمعدان چار شدند باسیکه از نبکان حضور گرمه خجن پونگاهه امر نگاهیه لطیور دیو ایگان حجیک پرسیده و دید و بطریق هپسینه ایش ز دیه مجرد بیان ز خن ز دن کار صلاح تیخان بسایان رسید چلیل ایقته خان و درین ولد راجه میخیله اس گورو و سید سالا بازده و شیخ هفت کس از منصب داران و گزدا ای ازین وایس و دیده یکی باز کیه شمشیر زید کارش بانجام همساید و بحکم پادشاه میر خان میر قوزک و ملکه چند مشروت نسل خانه حسیه اوراید و مشته بر دند تابر دم او سپارند مردم او دست از جان شسته هر دو را تعقیل و مابنده خود نیز کشته شدند.

اوایل سال هجدهم مطابق سنه هزار و پنجاہ و چار هجری
---

ذین سال اصلت خان را میر بخشید و خلیل افشد خان برادرش را نجیب دو مرگ در این سال علی هر زبان خان فرمود فریدون غلامان خود را بگردید از تاپیان کابل پسندیده علی قطعات اکالیق پسرخوان تقلد نمود و مخدون خان که بر احتمام ملوچان تهاشت آورده بود در تساوی آنها بعد خنگ وزد و خور و بسیار بزمیان خان غالب آبده طفر را فتحید و اکثر شریعه از هر ایمان مخالف مقتول و مخدول شدند و فراوان آنها و شتر و گو سفید آنها فرمود فریدون غنیمت آوردند و همین سال اختلاف اعلام پادشاه از اکبر آباد امیر لطف لایهور را زانجی بخشید تفاوت داشت و پسندیده باز و هم شعبان در عازمه دار اشکوه از لعن دختر سلطان پرویز پسر مسعود شد و بپرسکویه سهی گردید و خاندوزان ناطمن حسب الطلب بحضور آمد و راجه بجهشگه که کمک او بود بمحاجه فتحت ملک دکن مامور شد و همین سال جشن حصول صحت بیکم صاحب دختر لعله پادشاه مقرر شد ایوان پادشاه ایام اکمال آرشیں تزیین نموده اقسام جواہر و لفوت بیان غنیمه شارشده شاهزادگان و امراء هر یک دخور شاهزاده دلیعیا یات العام و رضاخان سرافرازی بیان فتحت حسب الاتمام آن ملک ملکی خنسا شاهزاده اوزنگه زیب را پادشاه اگوش شنی برا آورده تو داعظات ناقصا شد که گردانید و حکیم محمد و اور را که معانی بیکم صاحب بود بعیانیت خلعت خاصه و منصب دو هزار ری دویست سوار و اسپ خاصه از طولیه خاص بازین طلا و فیلم کیک اشتری پاصله توله و یک روپیه همین وزن نوز شش فرمود و همان خد متکار را که خدمت معاکوه جراحات بد شد که بهبیت سوختن بجهشیه بود یکمال دل همراه که محنت تقدیم رسانیده بود و نقره مسکوک سنجیده بفت هزار روپیه هنگ اسپ خلعت و اسپ و فیلم همچشم شد پنج یک روپیه که برای حصول صحت او پادشاه مذکور بود و معرفت رسیده بعینه رازین زرها کله مغفله و برخی با قنیل هر صعکه حسب الامر ملکه مذکوره مهیا شده بود بدریه طیبه ارسال یافت و امن نام بذوقی را که بعینی جراحت مذکور بود ایوان او به شده بود نزیر برقه سنجیده بیان همستانگش با خلعت و اسپ و فیلم و دی در رو بالتفاصل رحمت شد و از بیکم دشنه زبرادگان نیز العام را فی یافت و چون محمد علی فوجدار حصار آن فقیر را آورد و بود موردنخاییت خشته خطاب خانی یافت و سچ جشنی بخوبی و فیض رسائی این جشن گذشت بعین زیاده بود و ملکه مذکوره لشکر افغانیکه از پر مهران درین عارضه بخوبی رسیده متكلمل فرمان جشن شعبی درین سال گشته شار و پیشکش بسیار گذرانید و مکس از امریکه نامدار و رکان دولت را خلیج خارجه نشیده بمهیه این سال شاهزاده اوزنگ زیب را بحر حمت خلعت بنا بر این طلاق اینها کار و کلاس ساده و فیلم با برایق نقره سرافراز نموده با استظام صوبه بکجرات و خص گردانید و درین سال بعد در و در کشاپر و نهاده مندیه رعایا و ساره ای آن بلده از مسلوک اسندیده طفر خان معلوم گشته موجب خوشنودی خاطر خدیور و زکار شد و یک نک روپیه العام یافت و طالیا کلیم تقیه و در تحقیقیت مقدم پادشاه و کشیمیر معمود خند اشته بحر حمت خلعت و العام دویست اشتر فی میا هست و مسروش خاندوز را نفرت خنگ که از حضور بصوبیه دکن رئی رفت دردو کرد و یک لایهور اخر شب شنبه ششم جمادی الاولی خدمتکار را زخم جید هر بر شکم او کار را زد بعد انقدر ایسے بیکر و زاده ایساده گذشت فرزندانش بوجی و صیت از متروکات او یافته باقی بیان خلعت شدند ایک روپیه آنقدر بود ایسید کار پادشاه بازگردید مدفن اور آپانیش گردید ایمان است بفت هزار سوار و دویست

حوال سال نوزدیم بھٹاپن سنه سو سار و سچاہ و سچ بھرے

فره جمادی اسلام خان بجلعت خاصه و لشکر و جوہر مرضع و کواسب از طویل خاصه بازین طلا و مطلال و قیل پايراق غره  
مع ما ده فیل و اضافه هزار سے پئزر سونا منصب شہزادے شفیع ہزار و داسپہ و دسہسپہ و دگر عایات برقرار  
یافته بجز است ظاهر ہرچار صوبہ و کن ما مورث و سودا افسر خان العدایت حکومت خاصه و خدمت دلوائی خاصه شرعیہ از تغیر لارج

و از اصل و اضافه نسبت چهار هزار سوار و لعیا می شد که درین امر مرصع سر بلند گردید و چون از فرط کار و این شواسته نه  
روز افزون خصوصیات شد و همچنین حب بدرجه رفیعه وزارت اهلخانه و غایبیت خانه شاهزاده همان اضافه بمنصف پهناور داشت  
علی‌غم در افغانستان قلعه که مفتح شد و خود از کابل پیشتر فتح نهاد و درین وقت سپاه علی پکه هم شافت و سپه آنکه کار بر حارسان تنگ  
کند آنها اماں طلبیده برآمدند و امیر الامر از قصر با اخطوفه مصالحت نموده بگشت و پادشاه برگشتن امیر الامر ادرين وقت که نزد محمد خان  
با پسران و توکران در افغانستان بودند پسندیدند و در همین سال جان شارخان و اندزبردست خان را تغیرت خانه صفوی و تدبیت جلوس  
شاه عباس ثانی روزانه ایران نمودند که فقره نامه مرسله این نو و مبارک بکا و جلوس صفت مانوس آن فرزندزاده برخوردار کامگار نامدار  
بلند مقدار بین گویی درج دولت عظیمت صیغه احترم شوکت و سلطنت نعاده اصلاح طلبین سلاطه اسلامات خاکبین پرداخته  
می شود و نفاسه همه وستان را که سه لک و پنجاه هزار روپیه می تبت و اشت مصوب او را سال فرمود چهارم شعبان را یا  
اقبال از کشیر طرف لاهور و راه هزار آمد و پانزده هم ماه رمضان در لاهور نزول اجلال شد و شاهزاده هرادخیش از ملتان پسندیده  
شرف کو رش دریافت و بیست و هم فور جهان سکم رحلت نموده در لاهور متصل مرقد برادر خود اصفهان مدفن گشت و علی‌غم در این  
از پیش اور آمد و ملازمت نمود و سعد افشه خان از اصل اضافه بمنصف پیش شاهزاده دو هزار سوار سر بلندی یافت و درین سال  
نجاهه شاهزاده شجاع پسر بوجود آمده بین العابدین موسوم گردید و چون پادشاه تغییر دلایل پیش و می خشان و سه قشیده که دلک  
امیر تمور صاحب قران بود بسیار رعیت داشت خصوص از زمانیکه خذ محمد خان باراده تاخت کامل اول سال جلوس شکر  
کشیده بگشت و بعد چند مدت از تھاول او در بنخ هرچند در مردم چند امیر اخمام این مهم ایتم و لائمه رایات افواج مملکت  
ستانی بطریق کامل نهضت نمود و شاهزاده هرادخیش را بامید اعانت علی هزواد خان امیر الامر که فوجی از اولین لایتی  
خود همراه و معرفت تمام از این طرفا و ایلات آنچه او داشت حسب اطلب نذر محمد خان که بمعاہدت از دشمن استداد نموده  
بجمعیت پنجاه هزار سوار شهیر از حرکت خود بر سر منقل افراد خسرو پسر دوم نذر محمد خان که از اینجا و عمران ملک  
و پیش از خیز در گاه شاه جهان نداشت آمده شاهزاده هرادخیش را دیده بود شاهزاده نهیکام نلاقات تا سر باطریق نهاده  
نمود و به محلویت مسند خود را نیمه بعد دل جویی بسیار بجهود پدر فرستاد و او بحضور آمده دلک روپیه نقد و صیغه یافت و چون  
شاهزاده هرادخیش بجز این بنخ رسید نذر محمد خان همراه و سجان قلی پسران خود را باستقبال فرستاد هرادخیش اعزاز آنها نموده  
بنابر اطمینان خاطرشان فرمود که نجات گوید که از سند کشک مشیمار رسیده است هرگونه مددی که مطلوب باشد بعل خواهد آمد  
روز دیگر نزد دیگر حصار رسیده فرمان داد که لبیط حصار پر و از نذر محمد خان را بسلیمانه این حال دل از دست در فته بطریق  
ایران گریخت و نیاوه لب و عباس بیرون شاهزاده هرادخیش گردیده را به تعاقب او روانه کرد آنها بعد در طلاقت تعاقب خوده  
مرا جست کردند و خلیل امشده خان را با متفق خان و غیره ایمانی گرداده ای اموال او فرستاد و دوازده لک روپیه مرصع  
آلات و طلا آلات و جز ایوان و قریب دو هزار و پانصد اسپ دمادیان و سه صد شتر نزد ماده لبیط و رآمده و از متقدیان هم  
و تحولید ایران خاکبین که همچنان اند و ختها می شدند که دوپیه بود از این جمله افزون از دوازده لک روپیه رسیده کار شاهزاده درین  
وقریب پانزده لک روپیه در خوار اینگاه مفرار او از قرقیزی میانخ تباراچ رفت و قلیل را بعد از غیر خان تصرف نکشت و پیشتر  
کشکریان و المانان و ریگ غارتگران بر دندان را پنهان باقی ماند پاره در وقت اضطراب بسیار خود داد و آنرا از طبیعت و المانیه  
و ظرمان و سان غارت نمودند و نذر محمد خان بعد هم رسیده از شیرخان با قتل محمد و پسر خود طلبی از اوزبک از اندخونه خود را به

ذکر سلطنت محمد شاہ جہان مغلی بر اول شانی

چنان از مشهور مقدس گذشتہ بصیغہ اکان نزد شاه عباس من رفت و لیپر ان و متعلقات و س دختر او پسیده شاه چهارم  
بر جمیت حملت خاصہ با چار قب زرد و بیضیه مر جمع و منصب پنجم از نزدیک شاهی میباشد شد و بعد از این  
را بنت پدرزاده دارالشکوه سپه رکه تربیت فرماید و بیو میبیه او صیغه روپیه میرقرگز دیدرس در این را بیگم صاحب نزد خود طلب و امشیت  
مور دانواع اعطاف نمود تھا پدرزاده صراحت بخش را اندیشنا از افواج او زیکریه و غیره ایلات آن دیار و عده مناسبت ہوا و امشی  
آنچاہم رسید کمک عرضداشت با فرستاده اذن معاودت خواست و حکمنار رسیده بحضور شتا فیض این حرکت شاپرزاده  
بر مراجح پادشاه ناگوار آمد و شاپرزاده را العزل منصب و تیول ملکان نادیب فرمود و چون نزدیک بجا بیل رسید از کوشش  
منوع گشته فرمان شد که شهر در نیامدہ بہ پشا و در فتح نہ شنید و سعد استخار خان بندهم و نسخ بلخ و دل دہی سپاہ دستور سے  
یافته و عرض پیازده روز بین خ رسید +

## احوال سال بیست و سه مطابق سندھزار و پنجاہ و شش ہجری

درین سال پادشاه میر غزیز را بانمہ منضم از طهار عوام چھپو دندر ذندر محمد خان بر سرہ رسالت با پران  
فرستاد درین اشنا ذندر محمد خان باصفہان رسیده باز سخراسان برگشته بود چون میر غزیز لعیناً مان رسیده خبر جرع او شنیده  
خواست که او سرچا باشد رسیده نامه را بر ساند دار اسے ایران این معنی رانه پسندید مشارک پیش تو قفت نموده حقیقت را بدرگاه  
عرضه داشت حکم رفت که در پل اوزرو دوازده شاه ایران رخصت گرفته رواند حضور شود سعد اشتر خان از بنخ هود نموده درین  
سال شرف علیه بوسی یافت و فتح نامه بنخ و بدختان مصحوب ارسلان بیگ بدار اسے ایران نیز درین هرسال یافت و رایا  
پادشاه بے از کابل بد ارسطه لاهور سایه نزول انگنه و در چشم وزن ستمی این سال پادشاه عفو تقصیرات هر او خش نموده  
بعدها متصب پایلوت سرافراز فرمود و شاه هزاده او زنگ زیب حسب الطلب بجنور رسیده شرف کو نش در یافت و  
پادشاه او را بر اسے تیخیر بدختان و بنخ مقرر نموده بدان صوب رخصت فرمود و سعید خان بهادر که از ملتان آمده بود تعین شد  
شایهزاده او زنگ زیب شد و از استماع خبر در گذشت اصلت خان چون فوکر مراج دان بود پادشاه بے تاسف گشت  
دیز اندوز صفوی از بنخ رسیده طیور تکار سے ذندر محمد خان که دران میان بنخ باز طولیون بود از نظر گرد را بیند و با صلح اضافه  
متصب سه هزار اسے دو هزار سوار نوازش یافت و پادشاه خود هم عازم کابل شد تا پشت شایهزاده او زنگ زیب باستظرار  
آئی و دبا حکیم مسیح از مان قرابت و قدم خدمت از وقت ممتاز محل داشت هر دار غاص بود و رسوم خانه دار اسے داده  
سندگان نیکوئے داشت از فن طب و علم قرات آگاه بود و ملکه جهان آرا بیگم صاحب نزد او نموده بود و این جمیت که فرزند  
نمداشت دو دختر طالب از افراد ذندر سے خود برد داشت کلان دراز دوچ ماقبل خان و خرد و چجاله نخلح مر جمیت خان بود شایهزاده  
او زنگ زیب غره جادی الا و سیل بنخ رسیده و شهر درین امده بیک کردستے آن شهر نزدیک مکانیکه بهادر خان خمیه داشت میسک  
ساخت روز و یک درون حصان در آمد و قلعه اندرون و حصان بیرون را ملاحظه نموده بعد سند و لبست شهر برس از اکابر و اهالی  
آنچه از در خور ہر سیکے باکر امام و اعمام کامیاب گردانید و ماد ہوستگی کیا دارا بجراست قلمه و شمشیر خان ترین را با جمع از منصب  
داران واحدیان و گفتگوچی این به سکا هم باز ذندر گذاشت و ترتیب لشکر بعواب دید خیر اندیشان چنین مقرر شد که فوج قول بود  
پادشاه اس تنظیم را بد و بهادر خان با امام رسپا که با او و بنخ بود چنانچه بود سپاول دامیر الامر اعلیٰ صروان خان میر انعام و سعید خان

عطف خوب در جریان اغفار چون بوضع تصور آماده فرد و آمدند و او ذکریه از اطاعت هجوم اور دیگر سبک طرسنے فرد و آمد و بود و با خروج محاله از گرم پیکار شد چون او زنگ زیب هجوم اوزبکیه بر این امر اعلیٰ مزادان خان دید فوجیه را بگش فرستاد قبل ازان که فوج لک کشید اسپر الامرا مخالفان خود را منزه مساخت و سو... بهادر طفر خوب که میتوز صفت بیمار سبک لاق و اشت خود را بگاهه مانده و نشک خود را موجب ترتیب بطریت چپ شاهنژاده گذشت بود چون فوج مخالفت برگش ریخت که ادب آنها لک شد خان مذکور بایجاده که با خود و اشت سوار شده بجهت برق و پا و ذر سید و با وجود مشقت بیمار سبک بسوار سے اسپ خود بر احمد تا خیمه چنان کوشش نمود که بدست خود خنکس را بحروف گردانید و خدمت خود بر بدن خود برداشت آخر از اسپ بزمین افتاب دلپرسان اول لطف اسرار خان و خانه زاد خان بزمهمایی کار سے جان پار سے نمودند شاهنژاده قصد پیکار مخالفان نموده از دو افراد چهار طرف در میان گرفته روانه شد و اوزبکان گردیده بودند شاهنژاده را بگش بحقیقته چون بزم تو بخانه و بهادر بجان در عدا فتح آنها مساعی جمیله بر تقدیم رسانیدند اوزبکان رو گردان شده به بگاهه خود مشتاق شدند و زین من بیگ او غلی میشیں آمدند اوزبکان را از فوار برگردانیدند و جو شئی را متعامل برگش اگذاشت خود با سائرنژک بر فرج اسپر الامرا ریخت امیر الامرا اعلیٰ مردان خان پایی وار سے مردانه نموده بآینه ادار آویخت و شاهزاده هم که در سید اوزبکانست خود را منزه مسند نمود نام خیام و هسباب و شتر و دواب که در بگاهه مقابس بر پوند بدست افواج شاهنژاده افتاب داد

### حوالی سالی بیست و یکم مطابق سنه هزار و پنجاه و هفت هجری

چون معلوم شد که گردند اوزبکیه خواهند کرد خان رفته گرد فتور برانگیزند شاهنژاده مراد خوش بخدا افعده بسوی بدهش رحبت یافته بجا که کار سید درین آشنا فتح غیریت اوزبکان معلوم شده فرمان معاودت برادر خوش بر سید و اوصیب الامر برگردید و با نظم صوبه کشیر خصت یافت چار و هم شوال این سال السلام خان ناظم خارصوبه دین که بعثت هزار سه هفت بیهار سوار دو اسپه اسپه بود رفت هستی بر بست و در او زنگ باید مدفن گشت و پیرنش بعثایات داده اند صب سرافری یا فتنه دهین سال نذر محمد خان نامه شعر بر اخلاص و اتفاقی دلت شاهزاده او زنگ زیب بفرتاده خواست که بسیل او تدارک مافاتی و احتلال: حوال خود نماید شاهنژاده نامه او با عرضه داشت خود بخشنود پدر فرستاد فرمان داشت که آن فرزند بعد ملاقات خان بیخ را باو باز داده روانه حضور شود و شاهنژاده شجاع را بکابل خصت نموده خبر فرمود که بگاهه او زنگ زیب از سینه و کوه بگزید و اوز کامل مازم استان در لوت گرد دچون فوج سینه را اقامست در لنج از تقدیر داشت و نشک او لوش میزدان خان با خپکس تا کجا مقادیر متقد نمود شاهنژاده او زنگ زیب بصلحت مدادر ادیده حصار لنج را که جین قدر در تصرف بود به نذر محمد خان اصلاح امور شمرد و نذر محمد خان تارض نموده نیا مرقاوم و لحضره و بیشه خود را حضور شاهنژاده او زنگ زیب فرستاد شاهنژاده همین قدر را غنیمت داشت: حصار شنیخ با و سپر دو خس نمله همراه اچه در لشکر دشتر و قلعه بود و بزخم آن وقت در انجانیچ لک روپیه از ارزید بذر محمد خان داد و لقدر راه همراه گرفته معاودت نمود سعید خان از لنج پیشتر حضور رسیده مشمول عواطف گردید و از تغییر اعظم خان بیهاده بیمار سر فراز شد و اعظم خان بجز است سرکار جو پور ما موگشت وزریکه درین بیانی معرفت رسیده چار که در روپیه است که قریب بیست که در غاسک بود و چار ده لک تو مان عراسی و حاصل بیخ و بیخت ان رشید را مرا فتح سال دماه بیست پنج لک روپیه که قریب چهل لک خانی بست در حساب تقاضت بیمار است نمیدانم خطاب در کجا شده چون حسابه ای دلاست و مقدار نقو و انجا غیر معلوم تصویح آن

نتوانست و پادشاه به لاہور آمد و بعد از آن با کبر آباد و شاہزاده شجاع ذکرایل در آگر آباد رسیده محمد بن عباشت ولاست بنگاله مشول عوالطف شد و خصت رفتن بہلک عنایتی بافت و حکم شد که شاہزاده او زنگ زیب بہلکان رو دو دریں سال چون چارات قلعه شاه جهان آباد باتا م رسیده اولیه سلطنت ایطروند شاه جهان آباد برافراشته آمد پنج ذمی ججه سنه هزار و چهل و شصت ہجرے احضر بیناں قلعه نکور نموده شب چهارم خرداد شعبه نهم خرم بعد از پنج ساعت دوازده و قیمه نجوسیه اساس آن گذاشتند و شصت لک روپیہ درین تعمیر کارافت و در سنه هزار و پنجاه و یک ہجرے باتا م رسیده پادشاه بسیت چهارم ربیع الاول سال نکور از دروازه کنار در بیان کاره محله دارد داخل قلعه شهید ولت خانه و رآمد و در ایوان دولت خانه بارگا برخخت مرضع جلوس نمود و پیشکش شهاسار لائق از نظر گذشت از جملہ پیشکش با جنس مبلغ دوازده لک روپیہ پیرائی یافت و چار لک روپیہ بیگم صاحب انعام شد و شاہزاده دارا شکوه با صافه وہ هزار سے شد و صد کس عنایت خلاع فاخره امتیاز آمد و ختند و چون ازان روز تاجش وزن قمرے نرزو بود حکم شد که جشن نہ روز نموده ہر روز ختند من ملعت سے یافته باشدند و سیر بمحی کاشتہ تاریخ اقامه چارات این مثمر چنین یافته کو دفع شد شاه جهان آباد از شاه جهان اباد پہ هزار روپیہ ملک یافت و یک قندیں بروضه مطریہ سر بر کامات که دو لک پنجاہ هزار روپیہ مقیمت داشت مصحوب سید احمد سعید بالاغ شد و سکر رفت که شاعر کیم و شصت هزار روپیہ باب عرب متصدیان گجرات خریده والہ اش نامنیدنا او ازان میان متعاق پنجاہ هزار روپیہ مع بخشش شہر یعنی کم رساند و جنس شصت هزار روپیہ فروختہ با نفسش باہل استحقاق گذسته و زرضیں پنجاہ هزار روپیہ با غانمہ کاشت سیحتان مدینہ منورہ قسمت نمایم ۷

### احوال سال پست و دو صلطانیق سنه هزار و پنجاہ و سه شصت ہجرے

چون از شاہیت خان لظمه صوبہ گجرات ناطخواه پادشاه صورت گرفت صوبہ نکورہ بنا هزار سے شد و باقی بیک که از طرف شاہزاده صوبہ آباد درشت بحضور آمده با صافه و هزار سے منصب ذات و پانصد سوار باخطا خبرت خان یافته گجرات شناخت و صوبہ او دویست تیزیت قیقا. خان از قبل شاہزاده شجاع جهان بیک ہر و سے لازم شانجی پیغم یافت و شیخ عبدالجید لاہوری شاگرد مومن الدویل شیخ ابو ہفضل چون سوانح دو سالہ بانجام رسایدہ وہ هزار روپیہ انعام یافت و درین سال پادشاه باز به لاہور رفت و سعد افغان نیصب ہفت هزار سوار دو سپه سر اسہ سرافرازی یافت و سہدین سال زیدہ نومنیان اعظم خان که نولد و نشاد آن سلاسل دو دیان سیادت بلده ساده و سمش سیر محمد باقر و از اعلیان دیار خود بوجعیت قدیم قدیمات بالاست و صدور کار بارے شاہیت که در قبال نامه جہانگیر و پادشاه نامه شاہ جهان دانمذہ چے درین اوراق غذکور و بکار راے عمرو مثل سیر بخشش اگر سے دیوانی اعلی و لظمه صوبہ ہاے و کم بندگا و احمد آباد دو ایاد و اکبر آباد و کشمیر و اسلام آباد و سیره او بمار و در آخر عمر بخدمت دارالعلم چون پور سر افزود ماور بود و شش هزار سے منصب داشت بعد طی هفتاد و سیشش مرحلہ از عمر سیک خرام در بلده مسطوره جهان فانی را پدر و نمود و در باغ کر بیب دریا سے جو پیغمددا نموده بود مدغون گشتہ تاریخ حلتش از کلہ را ٹھم او لیا و سال نبایے با غیاثت نم بریب آبی جو مستفاد می شود اللهم اغفره وارحمه پادشاه از دستماع نوت او بیسے متاثر گشت و اولاد کشش لکه کیکے از انانا ملتفت خان و دوسرے میر خلیل اللہ و سوئے سیر اسحق بود با صافه ہاے منصب همیزی عنايت و بجولی و تسلیم فرمود و شاہزاده مراد خشیں را که از کشمیر حرب الطلب آمده بود نظم صوبہ درکن از استقال اسلام خان رخصت نمود و شاه نواز خان کو بصیرانستھا ملک دکر میں شدہ بود امالیق شاہزاده گردید

## کمک سلطنت شاهزاده محمد علی خان غافل

و مهدی بن سال غرمه داشت دولت خان قلعه دار قند خار رسید که شاه عباس خان قلعه نموده براحتی از آن بگیرد اما برای این پیش مقرر شدند و با وزیر زیب نیز فرمان رفت که از ملیان بهان هست رو دلخواه با متعینه با دیپونید و خود پادشاه نیز متوجه کابل گردید چون محاصره بد و ماه کشید و افوج ایران قلعه پادشاه خود بروج عروج نمود دولت خان قلعه دار آمدن خواسته باشد خان و قبچاق خان و نور حسن ذعیبه ملطفیت دیوان و دیگر سه رهیان بیرون آمد شاه را رسید و حضت گرفته رویه مند و سیستان آورد و بحراب خان که به تسبیح قلعه بست رخصت بود تا پنجاه پنج روز محاصره داشت پرده خان قلعه دار پنجاه نیز رامان خواسته بحراب خان را دید و او قلعه زار را پس از خود حضور پادشاه آورد و رسیده اسد امیر خان و سید پاک قرستخان نزین داوری سار و خان که آنرا محاصره داشت پیغام دادند که ناکیسو شدن معامله نمایار خونه ایعت رنجیه نشود و بعد رسیده خبر فتح قند خار و بست سه روکس را مده بدولت خان قلعه دار قند پار پیشنهاد پرده خان بشوق خود بایران زمین رفت و دولت خان چون بحضور شاه جهان آمد بنا بر قدم خدمت از سر جان او گذشتہ بطرف و بغيرل منصب خطاب معائب گردانید پادشاه ایران رسیدن فوج نیز بعد خود خود یعنی نزین دلخواسته بحراب خان را مایده نهاد تا فتح پیشنهاد خود را با جمع در قلعه بست گذشت خود بهرات معاودت کرد و در پنجاه مانده باصفهان نرفت.

## حوال سال مسیت و سوم مرطابق سنہ شہزادہ و نعمت بحراب

درین سال شاهزاده او زنگ زیب مع سعد امیر خان وزیر تعینه پار رسیده قلعه را محاصره کرد و بورچا لعله تیم باقت و مدت سه نیم ماه در گرد حصار نشسته بدل جید خود نمود و اشری بیان ترتیب نشده بحراب شاه نامه کهند با قضا کار رضاعلی پادشاهان خود برشت افوج نیزند نباشد قدران غلات کاه و دا ب ترسیم کاشد یعنی الامر شده بجهان که لخوارند اماد حضیت آنچنان شیست بلکه چون شاه عباس سعی شاه بجهان در انتزاع قند بار با قصه الغایات تیقین داشت بعد تسبیح قلعه نمود که رسیده پرده خان با ولیاسی دوست خود باصفهان نرفته بیکر گونه امداد که بجا رسان قلعه حاجت شود و بهرات که دارالملک خراسان است حل اتفاق است افکند و بود چون عزیزیه بحراب قلعه دار قند را مشتبه احوال و رو دشاده بجهان در کابل وصول شاهزاده او زنگ زیب مع سعد امیر خان وزیر و جمع کشید و جم خفیر و گرد ہے انبوہ و فیلان کوہ شکوه تعینه باریه بیکر خلافت مصیر قرمان ایران رسیده قرمان قضاجریان غرض دوز پافت که نظر علی خان سوکلن حاکم اردبيل و بخت قلی بیک نزکتہ میر آخور باشے پیشتر از سپه سالار برسم منقلار و اندشه که بمال نعمت فلیچ خان و قبادنام و خیخ خان و الم قلی خان که آنها را محاصره قلعه بست فرستاده اند پر دازند و مرصونی قلی خان سپه سالار و سیاوش خان قول را قاست و مرضی قلی خان قوچ په باشے بیکر که گئے کار منصوره روانہ شده کفیر و اصدیه بیکر دیگر سپاہ خفرنپاہ قیام نمایند و حاجی منوچهر را در بحراب خان که از شجاعان زمان بود استدعا نمود که با جمعیت از بادان پیشتر روانه گرد و پذیرا شی یا فتہ با جمعیت از فلامان خاصه رسوانه گردید و در ساریت بر اقرار مصالحت جسته با پنجاه کسر پیشتر زخمی شکر روانه شد اتفاقاً در حیثیت فلیچ خان براور زاده اور ایاقاد خانی از قلیخان و سه شہزاده موارت باخت کر کنند زمین او در قرستانه بود و دلدوکش کشته دوچار جائی فریوره می خود از طرفین دست جبله از آسیتیح بسته بلطفه بآتمان نامه بیکر پر دازند که منوچهر سه قلچا پت چهار کشته اند دو میازریت که خیخ خان بیم هم برایان رسیده قرار می یابد که رسیده زمین او در شده بعد باخت تاریخ آن عند یهود بپاچه قزلشتر معاویت نمایند خود از زمین او رک و اند کشک می شوند زنوقت بجهت تعلیم بیک رسیده خوب باشی بایان صد سواره اردو کشک می گرد و بالغاق حاجی منوچهر و فقا استقبل خیخ خان نموده آتش ریحه ای ربارا شتعال ہیں پسند ای خوب باپای شبات افسرده از گرد مخالف بعضی را با اش شیع حرق و بعضی اغريق آب نہر پسند

خے کر داد و قلیعہ خان را با صفاتے ایں خبر اکان قرارہ بصفہ اقتدار لگستہ متوجہ فندہارے نے گرد و نظر علی خان کے میر سعد الامر انتشار درود افواج قربا ش نموده بوجب فرمان پادشاہ ایران صفتی قلی بیگ شہرے باشے و روشن سلطان رز کے راباندک فوجیے از شجاعان تباخت اطراف لشکر شاہزادہ او زنگ زیب تعبیں میں ناید مردم قوم نا بابا و سے کن رار دو چھاتیہ بو در فتح عالم جرات میں افرازند بعد سیدن این اخبار رقم ثابتہ نیام امر اے عظام ایران صادر گردید کہ عساکر تصرف آثار را با تفاوت سیاوش خان روانہ سازند و سپہ ببالا و قورچچے باشته تو رو د افواج ذرکنار چہرہ مند یا محلا کہ مناسب و اند تو قوت نما نند شاہزادہ او زنگ زیب بعد طاحظہ جرات و حصارت ایرانیان رسم خان دکنی زابسہ سالار سے سفر زند و قلیعہ و جمیع از امر کاعظام ابا فیلان کوہ بنیان و تو بجانہ شایان بیگ امر کا ایران روانہ میں ناید و عملہ پادشاہ ایران بوجب فرمان سیاوش خان ایا نو بھے گران روانہ میں ناید مرتفعہ قلی خان سپہ سالار و قورچچے باشته را کہ باندک فوجیے قبل از سیاوش خان و جمیع افواج پیشتر روانہ نشدہ بو دند اشکبارے بجا طریقہ کذشت ک غیر زیب لشکر گران میر سد و بنیان ثبات و قرآن کر چھارے نندہ مخواہد شد پیشتر کنه تو قوت نموده خود را با جمعیت چراہ بز و دے اب کا ظفر اثر میں با یاد رسانید تا این فتح باسم دیگران منتظر گرد و تصمیم غربیت نموده شہر علیجان ملحق گشتہ بتسویہ صفوتو سے پردازند ایرالامر با اموریے باشے و تقدیم لشکر ایسا وہ نظر علی خان را کہ بچرچے گرنے متعین بو پیش فرستادہ میر آخوند باشے رائیکمک اوستینی کنندہ دسریاق خان بر تاگ بگلر بگے آذر بایجان را با برش از امراء قورچیان عظام بخطوف راست و علامان خاصہ شریفہ را با جمعیت از امراء بجانب چپ متر سید از د الفتا قادر آخریان روز ملائتی فریقین واقع شده بین انجامین اش محاربہ اعمال میں یاد امیر ایسا باشے با تفاوت شاہین آغا و قرامش بیگ و جانی بیگ یوز باشے علامان خاصہ و بخت قلی بیگ و لد فراق خان و سارہ جانہ بسیاہ غنیم محل آور گشتہ اندھلاؤت و مردانگے را بسکر ثبوت مکوک میں سازند و در اثنا سے گیر و دار اسپہ باقی خان مضر بہام بکھر لیفین از پاے و بدگر وہ مخالفان بحیوم کردہ دست تصور ہرستہ اور ند سریداق خان پاسے بر ثبات افسر دہ با جمیع از بیادران کفایت پیش ایت پان کردہ سوار اسپی کر در کن داشت میگرد و دودین اشنا برادر ش خان طالشی با جمیع از خانوادہ پہلکن سریداق خان سبک عنان گشتہ بحملات متواترہ عقد جمیعیت غنیم را پر گندہ میازد پاکا جز بیان بھے شب دیجو طرفین و سف از جدال بازو داشتہ بار امام جامی چو ج میں ناید جانہ چھارے عنان تافتہ بعکر شاہزادہ او زنگ زیب ملحق میں شوند بعد ورو و جانہ مزبورہ شاہزادہ او زنگ زیب طبلی حیل کوفتہ مراجحت میں ناید و امر اے ایران بعد طلوع صبح جریئت جلال و قوت یافته سیاوش خان را با جمیع از دیگران تبعاقب شاہزادہ او زنگ زیب و عساکر ایت ان از وصال فرستادہ حقیقت بدگاه پادہ خود معمود صند اشتند و حسب الامر اصلاح حفظ و نقیب نموده و قلایع سرحد و درا استحکام دادہ عازم حصور شدند و شاہ عباس بزریارت مشهد مقدس شرف گشتہ عازم اصفهان گردید در جلد و سے ہمیں خدستے کہ مذکور شد شاہ جان پادشاہ متولان خود را در خبر پائیہ ہریکے نواز شہا فرمود ازان جلد او زنگ زیب را زاصل و رضاوی میصب ہفت پیزار سوار و ہسپہ اسپہ درستم خان پا زاصل سہ اسپہ و سعد ائمہ خان وزیر را زاصل و اضافہ میصب ہفت پیزار سوار و ہسپہ اسپہ درستم خان پا زاصل و اضافہ میصب پیزار سوار و اسپہ سہ پیزار سوار و اسپہ سہ اضافہ میصب و خطا ب فرزند سے فیروز خنگ و قلیعہ خان را با اصل اضافہ میصب ہمیزی ایسا چار پیزار سوار و اسپہ سہ و نظم صوبہ کابل ختم ماص نجتیہ و دیار اسلطنتہ لاہور نواز بجا باکر آباد نہضت فرمود چون اور ط مقدم امیر شاہزادہ مرا دیگش باشہ نواز خان کہ جا گلیقہ او ما مور لو بدمہ اعم صوبہ پا سے درکن چاچہ با یاد نشیت نمی پیٹ

فرمیں طلب شاہزاده اضدار یافت و شایستہ خان بیلیم ہر چار صوبہ دکن سفر نہ کیا اور خان صوبہ دار کے مالوہ یافت و درین سال اخذ محمد خان نامہ مشعر بر نگدستی و استدعا سے مدحراج و طلب اہل در فرمادن خود نمود شاہ جہان بعلی مردان خان امیر الامر افرمان داد کہ صد هزار روپیہ صحوب کیے از کمکیاں یعنی صورہ بند محمد خان در لمحہ بغیر سند و از سپہ خان کے ملک نمی رکا۔ دولت شاہ جہانی بودند خسرو کہ پیش از تحریر لمحہ باز زدگے از پرچد افغان گزیدہ آمدہ بو دپر جم اور انظیبید و اوسم برقتن راضی نمود ہیں جاماند و ہجرام راستہ لدات ہند فرنگیہ و اشت عبد الرحمن دوسال و دو ماہ در خدمت پادشاہ بود وقت رخصت سی هزار روپیہ یافته رہی خلد و متعلقان نذر محمد خان از جماعت نواب از آغاز آمدن تا فتنہ ملک روپیہ از زر روز نور یافته مخصوص نہ دشائیز ارادہ دار اشکوہ کہ بہ تربیت عبد الرحمن مامور بود حسب الامر پرچار سہر و صرع مالات و طلا آلات و نقرہ آلات و تمشہ بسیت هزار روپیہ نیز بد دادیا دگار چولاں سفیر نذر محمد خان لعیا سیت خلعت و خبر مرصع و خبردار روپیہ بلندگشته بھرا ہے اینہا رخصت انصاف یافت و صد هزار روپیہ دیگر بند محمد خان مرسل شد و کیک قبضہ شمشیر مرصع و پنجاہ هزار روپیہ جان یقیناً فرستادہ شد و ملا علاء الملک میر سامان خطاب فائل خانی یافت سعد ائمہ خان از کابل دریافت روز بحقنور رسید و شایز دار اشکوہ دا وزنگ سب نیز از کابل رسیدہ اور اک کو لشکر نمودند شاہزادہ اوزنگ زیب کے صاحب صوبہ گلستان مشتمل داشت صوبیت نیز با صفومن و سرکار بھکر و سیستان و تیول او مرحمت گردیدہ دستوری آنجایافت و شاہزادہ مراد خشیتھ بھویہ دار کابل سر افزار شد خلیل ائمہ خان میر بخش شد امیر الامر اعلیٰ مردان خان از کابل آمدہ بجا گیرد ارسا صوبہ کشیزہ افزایی یافت و حکم شد کہ عبد البنی بگیک را پہ نیابت فرستادہ خود خپڑے در لامور آسودہ بحقنور رسید دار اشکوہ دریشن وزن شمشی طمعت مکمل بجا ہو و چار لک روپیہ انعام یافت و سعد ائمہ خان کے بنواز شہماں سے متواتر مدراج منصب امانت ہمکی طے نمودہ مرتباً باقی خانوں بود کہ میان رتبہ ترقی کندہ بخواہ دو کرو دارم کہ مطابق دوازده ماہ سے لک روپیہ خاص ملک باشد عرضیں یافت و علی مردان خان لعیا سیت و افراد خصوص یافته بصور کشیزہ کہ در جا گیری یافته بود مرخص شد ۷

### حوال سال بسیت و چار مصطفیٰ سنه هزار و تھستہ بھری

درین سال مسجد اکبر آباد سے محل با تمام رسید و پادشاہ بپاس خاطق اسوارے اسپ سجدہ رقوم رفتہ دوکان بحیث او افرمود و بانیہ مسجد پنکیشہ از جواہر و صرع آلات و مسجدہ خوان مکلو از زر و سیم ٹوپ شاہزادہ نظر گذرا نید بچ جمبلع کیک و پنجاہ هزار روپیہ در عرصہ دو سال صورت انجام یافت درین سال نامہ نذر محمد خان تضییں شکار عوام طعن و استدعا سے مزید عناست رسید و این طرف صد هزار روپیہ تقد و صبیس دو صد هزار روپیہ صحوب خواجه خاوند مکمو و ولقبہ اپنے بعد ایضی ملخ از اموال نذر محمد خان لعینہ سرکار عائد شدہ بود و دہ هزار روپیہ تقد عبد الرحمن ابلاغ یافت چون سینین عمر پادشاہ درستین تجاذب نمودہ بود یافتہ اسے مختیان زمان افطر ار صیام ماہ رمضان نمودہ ہمیل نشست هزار روپیہ فدیہ داد و هزار از بیانیہ ماہ مبارک نیاز مندان از خوان نوال جاہ و جلال گوناگون اطمینہ اذواع اشر پتمنع میشد ندو مقرر شد کہ در ہر ماہ رمضان ہمین قسم معمول باشد و درین سال عباد الرحمن خان کے از طرف پر حکومت ولاست خورے داشت بجان ٹلخان قلمقوان راستین نمودتا اور اور راہ مسیر و شکار کمین کردہ بگرفتہ و بحقنور بسچان تعلی رفتہ بھویں شد اول یقلا قان گفت کہ اگر را پادشاہ شہد رسائید بعطا یا اے سلطانی سرافرازے خواہید یافت جماعتہ نمکورہ اور آآور دند و اختیار ملار میت نمودہ چار تبرارے پا لصد سوار منصب یافت ۸

## احوال سنای بیت و تحریر طابق سنته هزار و شصت و نیم تحریر

درین سال مرحی الدین سفیر سلطان روم که باز او را دستیخ عبید القادر رجیلے بو در سید و حاجی احمد سعید ازین طرف سفارت و مسیحی شد و جیمه مرصع و مشیش را پر وله مرصع که تمیت مجموع یک لک روپیه شد لطريق ارمغان معن نامه که سعد الدین خان مسوده خوده بقیه ارسال یافت و میتصدیان نیز در صورت حکم رفت که متاع یک لک روپیه با ب عرب خریده حواله نانید تا بتحقیق که معمظه و مدینه سوره قسمت نانید و باز آغاز جلوس تا این تاریخ متاع ده لک روپیه سواست نقد که تمیث مضافت در انجام شد بآن دو تبعه شه لیف مرسل شد و سفیر قصریر بالغام پائزده هزار و روپیه کامیاب گشتند هزاره حاجی احمد سعید خصت یافت و از این دو تاریخ روز خصت شصت هزار و روپیه نقد سوا ایه بین عطا یا با در سید چون سعید خان بهادر ظفر خان که خانزاده بشیت این دو دهان و مینصب هفت هزار سوار بود ازین حبان در گذشت موجب ملال خاطر پادشاه گردید لمراسی خان پس همان از اصل و اضافه خبر را سپری خواهی منصب مهابت خان خطاب یافته نیزهم سویه کابل سرا اعتبار بر افراد و لطف ائمه خان و عنایت ائمه خان اسپر ایه سعد ائمه خان وزیر شرف ملاد است در یافته شخصیت تسبیح مرادی و دوینی سپری خی صریح یافت و شب دو شنبه شانزدهم بریح الاول بازاره لاهور لطريق کابل تقدیم استرداد قند پاره خصت شد و شاهزاده اوزنگ را فرمان رفت که از ملتان روانه قند پارشود و سعد ائمه خان با پنجاه هزار سوار کا زار آزموده مخصوص شد که از اه کابل غزینی قبضه بود و با تفاق شاهزاده اوزنگ زیب بمحاصره قند پاره و تیز آن پردازد و سه هزار شتر هزاره این شکرداده ازان جمله پالصد شتر خزانه و پالصد شتر اسلوپ بود و قریب پر و هزار شتر نوزم تو بجانه مثل سرب و باروت و گوله باسے آهینی داشت و چار هجری دهی و پادشاه بگلگون سیک خرام سوار گشتند رونق تکشیش داشت خانه کابل گردید شاهزاده اوزنگ زیب با اصل اضلاع بیت هزاره منصب یافت و شاهزاده شجاع حب الطلب از بگانه استفاده دارد خدمت پدر بکابل رسید به

## احوال سنای بیت و ششم موافق سنه هزار و شصت و دو تحریر

درین ایام جان بیگ ملازم شاهزاده شجاع با هزار سوار ملازم پادشاهی دستوری یافت که مبلغ پانزده لک روپیه نیایر مصارف عساکر متعینه قند پاره رساند و شاهزاده اوزنگ زیب تقدیم هارزیده دو ماہ و هشت روز بقدور خود و قریب قلعه ایه تا مدارا شد چون خبر و دشاده زاده اوزنگ زیب تقدیم هارز علیفه کو تار خان بگلر بیگ قند پاره معلوم شاه عباس پادشاه ایران شد با جماع عساکر فرمان داده از دارالسلطنه اصفهان دریانه میونظا معباس آباد نقل مکان فرمود و اندک فوج را بر سر منقله ایشتر فرستاد شاهزاده اوزنگ زیب فوج متعینه نیز در اینجا بر ورود خبر وصول فوج ایران عاق قریب عرب هراس بیشیان مستوی اگشته کوس مر ارجت فواحت و چون شاهزاده داراشکوه تهدی نظرم صوبه کابل هنوز دار اصل و اضافه نیمنصب نسے هزار سے بیت هزار سوار دو اسپه سه کپه پنج کرو دام انعام سر فرازے یافت و صوبه ملتان نیز پاره سقوط شد و سلطان علیان شکوه همین پر داراشکوه زایمنصب بیت هزار سے چار هزار سوار و عنایت فیل از حلقة خاصه بآسانه نقره و ماجه فیل و معلم و نقارة سر فرازگر داینده لبها حب صوبه کابل نامور فرمود و خیره سرخ که مخصوص پادشاه و شاهزاده کاکان بود نیز پادشاهیت شد و بدراشکوه حکم شد که بعد نظرم و شرق صوبه کابل بدرا سلطنه معاودت نماید و خود در همین سال از کابل نصیحت داده بلایهور و از انجا با کارباد آمد و شاهزاده اوزنگ زیب را با غلام و لایت بگلانه سر فراز نموده عرض صوبه ملتان بصوبه داری به هر چهار صوبه دکن مر حضن نمود و موبه داری احمد آباد و حیرات بنشایست خان تغوریں شدو شاهزاده شجاع بصوبه بینگان

حضرت انصار اف پافت چون پادشاہ نزد داراشکوہ از کابل ہوا رسالت رسیدہ بارزوئے تمام اتفاق تحریر قند ہارنود بنا بر بن سپر انعام مواد این لیاق با فعام مبلغ بیت لک روپیہ نقد و صین مور دل طاف بندہ بتحریر قند ہار مقرر گردید و راجہ جہونت سکنے باضافہ نزد اسے ذات کی صیحتش نزد اسے تحریر ارسوار بلند پایہ شد +

### حوال سال بیت و تھقیم مطابق سنہ نزد اسے شخصت و سہ بھرے

راج سنگ ولد رانیجت سکنے منصب تحریر اسے پختگار سوار و خطاب رانسر افزگردید و شاہ نزد داراشکوہ بحقیقی و عده با افواج بیشار و قوہ بنا کے از درستخار صاعقه کرد اروپیان کوہ بیان و آلات و ادوات حرب و ساز و سرانجام طعن و ضرب صدرین سال تقبید بار رسیدہ در رسم محاصرہ و تحریر قلعہ جبید بلینع تقدیم رسانید دلت افغان کو دیرینہ نوکر پادشاہ ایران و حاکم اکاٹے دو کے وحشی بود با فوج سپه پیوستہ اطاعت داراشکوہ و رفاقت او وحیہ بہت خودگرداند داراشکوہ بین جہت پشت اسید سکنے دارا و تحریر قند ہار صورت دار اسے ایران باستماع این خبر از عرضہ داشت اوتارخان بچکاری سکنے بار و فکر تدارک افتادہ فرمان با اسم سختان بیگ غلام خاصہ شرافیہ اصدار فرمود کہ با تفاق جمیع اعماک کے بکر دشکے موسے ایڈیہ در ہرات قشلاق نمودہ بود و بعضی از امراء خراسان روانہ مقصود شدہ رعایا و احتمامات اطراف را از تعزیز سپاہ مخالفت صیانت نماید و منوچہرخان بچکاری سکنے استرا باد نیز مامور شد کہ قبل از علی قلیخان سپہ سالار روانہ شود و سپہ لار نیز پرفتن مامور شدہ ارقام مطاععہ با اطراف عمالک محروم سہ با جمیع عماک ارسال یافت و پادشاہ از مازندران متوجه فیروزہ کوہ بکشته متوجہ بظام گردید چون اوتارخان مکر حقیقت بدسلوک کے دبے سرانجام میں بھکر کا قلی خان سلطان حاکم بیت رامبور خوش بارگاہ نمودہ بود امام قلی سلطان حاکم اسفرائیں اور عوض جہدے قلی خان مرقوم بامارت بیت سرفراز نمودہ مقرر داشت کہ اور بخراج استعمال رفتہ بجا فظت نمود کورہ پرداز داراشکوہ باستماع این اخبار خبر در کشته رستم خان دعمنی را با فوج ابتوہ و فیلان کوہ فلکوہ کو روانہ بیت شدہ بود بینگاشت کہ از طرق و شوارع خبردار بودہ باشد و چون سپاہ ایران در سد مقام مدافعہ در آمد و اگر تو اندھلے بیت رانیز بیت آر درستم خان قبل از ورود امام قلی سلطان بمحاصرہ بیت قیام نمود و مددے تلخان کو در مرآت سلوک نامہوار خود چھرو باز خواست پادشاہ بے عین ایقین میدیداہل لشکر خیتاے گردیدہ فکر بیت را برستم خان تفویض نمود داراشکوہ از وقوع این امر بیش از پیش سر کرم کا رخویش گردید و اوتارخان بعضا بجهة خود و یان صداقت نشان پاٹے اصطیار در دامن و قارکشیدہ دست جرات از آستین تہت برآور د و مراد بیگ تو پچھے باشے در برق اند از سے و لشکر نیل خیلت برجیں ابر مطییر میکشید و افواج بہند چند بار از چند جا یو ش نمودہ ہبہ بار خاسر ذنکارم پر میگردید نہم شوال جرات از حد خود بدر بر وہ برخی روشناسان فوج بہند نزد اسکنندن پرش خابجے رسیدہ خود را در اندرون افگنستان زیر بلاکت چشیدند و بقیہ مردم بنا کام برگردیدند سختان بیگ با دو سہ نزد اسکنند دشکنہ کلہ کردے اور مامور بودند باستعمال رسیدہ چوچڑھ در بیگ صفت نداشت سہر روز تاخت اطراف و جوانب آر د کشا نزد د کردہ بدو شوارع و قطع آمد و شد آذوقہ بہند یا کنک نمود و پھر رہیا نشہر کر کے رامے بافتند سر بریدہ سے بر دند رستم خان بر قلت فوج سختان بیگ آگئی یا فتحہ بکرت لکھ کر خود تکمیل نموده متوجہ اردو سے سختان بیگ گردید او صلاح و معاپله نمیدیہ از جا سے خود متوجہ فولاد دشترستم خان ہمین قدر کار را معلم شفر ده بگشت و بکنار آب پیر مند اقامت گزید درین اشام سوچہرخان حاکم استرا باد با دو سہ نزد اسکنند دشکنہ خود رسیدہ و بسختان بیگ متحق شده روانہ معتقد شد و علی قلیخان سپہ سالار نیز وارد گردید افواج چون اموال از پہلے ہم رسیدہ

درستم خان با استماع این خبر روزی می‌چند در میان آنون و رجای نگهار اینده عرضی حال دیدار اشکوه نمود و منوچهر خان از گذشت دشمنان  
جایی برگرفت و روانه شد و درینم فرستنگ ارد و می‌باید درستم خان نزول نمود داراشکوه با استماع ماخته هر روز فوج ایران بر درستم خان  
ترسیده اور از زد خود طلبید شاهزادی کاش و مطلع بست زده روانه ارد و می‌باید شاهزاده شد و فوج ایران به تعاقب او روانه  
گردید شاهزاده داراشکوه بعد رسیدن درستم خان و خبر آمدن منوچهر خان و علی قلیخان بسیه سالار طبل حیل فروکوفه روانه شد و  
گردید علی قلیخان نسپه سالار جمیع را تعاقب شاهزاده برمگماشت دوزنخیر میل ویرسخ اسباب و امتعه فوج تعاقب بدست اورد  
سر ارجنت نمود و از عرضه را شت شاهزاده او زنگ زده مژده تولد پسری در خانه او از طین دختر شاهزاده خان صفوی و از نهم  
شعبان هیض سال رسید و آن سو لو دسوز تمجده عظیم می‌سوم گردید و بعد این سال عمارت مسجدی از سنگ رخام بصرفت مبلغ ملک  
روپیه در عرض هفت سال با نجام رسید و بعد این سال پادشاه از اکبر آباد شاهجهان آباد آمد و داراشکوه از قدم پارگشته مازمت نمود  
و بعد این سال شاهزاده مراد خوش بصوبه دارسرا گجرات و شالیسته خان بصوبه دارسی ملوه سرافراز شد و درین فوج  
سفیر روم رسید اعتقد خان و بعض امر اسی و گیری پذیره شده سفیر مذکور را سمجھنوا اور دند و سفیر مذکور در اشنازی راه از هر صبح یعنی  
در حدود آن میگذشت حسب الامر مبلغی یافته تاروز و دینجاه هزار روپیه یافت و محمد ابراهیم اسد خان خطاب یافته تغییر را د  
آخته بگی شدو ارادت خان بخیگری دو میلادی ۱۷۹۰ و محمد اشرف و محمد صفعی لپران اسلام خان یکی نجات ایام خان داده  
صفه خان سرافرازی یافتند +

### حوال سال هبیت و مشتم مطابق سنه شهزاده و چهار سحر

درین سال بخطه صیغ آنبا دو احمدیه نهضت رایات شاکره شد و چون در عهد جهانگیر پادشاه داشت که کرن پس از امر بند بدرگاهه والا  
آمد چنین مقرر شده بود که رانما و هر که از اعیان و امیرانانی رسید مطلع چیزیور را تحکماً نماید و درینوالاعجزن رسید که مطلع مزبور در زبانه  
رسانانت ترسیم یافته و می‌باشد جمله املاک سعد اسد خان وزیریانه بسیار سوار جنت هدم مطلع مذکوره روانه آن صوب شد زاده  
در عرض چهار و نه پانزده روز مطلعه را منهد مساخت و چون رانما تینه گشت رجوع دیدار اشکوه نموده بوسیله او عند تقصیرهات نکوت  
و پذیرانی یافت و ذوالفقار آقا سفیر روم التهاس دیدن شاهزاده داراشکوه نموده دستوریک یافت و بعد ملاقات بست شهزاده  
روپیه از داراشکوه و پنجه زار روپیه از سلیمان شکوه پسرش گرفته و هم جادی اثناهی سیه بسیار را پذیرانی یافت و چون  
کمر بیدن جمله املاک سعد افبد خان وزیریم رفته بود تباریخ بیتیم حبیح حسب الامر از نیز پانزده شهزاده شهزاده روپیه تو اضع نمود و سوم  
شبایان به ذوالفقار آقا یک آشیک بوزان چارصد توله و یک روپیه بیضی دوزن العام شد و مصحوب قاسم یک کلیخارت روم  
ستینه شده بود نامه که سعد اسد خان مسوده آن نموده و یک قصنه خنجر مرصع تعقیمات یک لک روپیه با کمر مرصع بالماشی یافتو  
که چهل شهزاده روپیه شن آن بود و یک شیشه بلورین از عطر اگر جهان گزینگری داد و هزار تهان از زفالکس گجرات و کشمیر که یک لک روپیه  
ارزد اشت تقبیه فرستاد و نشیت قطعه با قوت و چهار زمرو و سه دانه مر و ارید حواله ذوالفقار آقا برای قیصر گردید که بر ساند پذیره  
سیه شهزاده روپیه وقت انصراف یافته رخصت شده از روز و روتایوم خود از نقد و چنین دو لک هفتاد و پنج شهزاده روپیه از سر کار یاد  
و غیره یافت و درین فوج قدری زدن قدری سال شاهزاده داراشکوه را العیا میت چلوت خاصه باسا و رسی املاکی زنگا و که برگذاشته  
آن قدر من رصع بالماشی هم گران بجا کمال ژیانی تعییمه بود و زده و گریان دو را استین دوامان به لای بیش بنا مطرز قمیت  
آن دو لک و پنجاه شهزاده روپیه بود و سرین پیش از یک قطعه لعل و دو دانه مر و ارید تقبیمات یک لک هفتاد شهزاده روپیه و یک لک روپیه

شروع نہ کر دیں اور بھٹاک پیشاہ میں اقبال سرافراز فرمود و برگر سے طلاک متصل بخت مرخص سلطنت گذاشتہ بوذر جملہ شتر داد و حکم شد کہ امر امیزیل شاہزادہ رفتہ رسم سبارک با دستیقیدیم رسانند و حبیش تو رو زال در دینخان کہ با تمام غلام رضا کے خاطر جعلی از طرف خان ساختہ لعقلہ آفاسے پاوشہ ایران میے بردو در صورت گرفتار شدہ مغرول منصب شدہ بوذرین زلابی ارت ذمہ او پھوڑ انجامیدہ بحاسے منصب سابق و تیواں سرکار جو پوز سرافرازے یافت و شیخ عبد الحمید شاہ جہان نامہ نویس رحلت کر دیا

### حوالہ سال بیت و نظم مطابق سنہ پیزار و شصت و هجع چھترے نے

سید محمد سعید اردستائی مخاطب پیر جملہ رائق و فاقن مہمات عید ائمہ قطب شاہ والی گلکنڈہ بو دو چین حصہ و ملک سیر جمل از کرناںک برائے آفاسے خدمتمنودہ ضمیمہ ملک اوگر دانیدہ بو دوبہ ترددات شاپیتہ و فتوح پے درپے ثرثت و مکت او افزودہ پیغمبر ارسوار فوکر داشت در اندران مراجع قطب شاہ مذکور را از منحرت نمودا و لحضرت و ناچارے تو سل شاہزادہ او زنگ زیب نمودہ ارادہ تو سل خود باین آستان خاہی نمود بیو جب التاس شاہزادہ درین سال بر ارسال خلعت فاخرہ با مشورہ متصنن عوطف و عنایات و نویمنصب پیغمبر ارسے پیغمبر ارسا پیغمبر ارسا پیغمبر جملہ مذکور و منصب دو ہزارے دو ہزار سوار بحدایں پیش رسیدہ ستماں گردید ویر لمع نیام قطب شاہ متصنن عدم ممالقت پیر جملہ صحوب قاضی عارف کشمیرے اصدار یافت

### حوالہ سال سی ام مطابق سنہ پیزار و شصت و شش چھترے

درین سال بیت و دووم جادی اثنی سعدا شتر خان دزیر عمار خنہ قوئیخ کے از مد نے داشت و نظر بخان علاج میے نمود در سن چپل و غفت سالکی جنت ہستی بربت پاوشہ مع شاہزادہ دارالشکوہ میک بار برائے عیادت اور فتح لطف ائمہ پس کلانش رائمنصب ہفتھد کے سامہ سوار نوازش فرمود چوان پیش از رسیدن قاضی عارف قطب شاہ محمد امین پیر جملہ را مقید کر دہ اموال اور انتصرف شدہ بو دیر لمع دیگر نہماں قبیدید رباب اطلاق محمد امین صد و ریافت و باورنگ زیب حکم شد کہ اگر قطب شاہ اتفیا و نکنند تبا دیب او برآمد و منداشی پیر سلطان صوبہ دار ماں بہ و دیگر امر اے تعینیا نے صوبہ باے دکن رفت کہ خدمت شاہزادہ او زنگ زیب حاضر شوند شاہزادہ او زنگ زیب سلطان محمد سعیدن پیغور را بہ ان صوبہ روانہ نمودہ بتھا قطب خود نیز راً مد و قطب شاہ تسبیہ گشته محمد امین را باتولع او فرستاد و محمد امین بلازمت سلطان محمد رسید چون اموال او اچھے گرفتہ بو دباز پس نداد سلطان محمد عازم حیدر آباد شد قطب شاہ از پیر اس لقب تھوڑے گردید و محمد ناصر را با صندوق جواہر و مرصع آلات فرستاد گونید در وقت ملازمت محمد ناصر شد خی از پیر ہانش خاہ پیر شد نیابرین مقید گردید و پیر اہان سلطان مردم او اگر نہ اسیدہ بحیدر آباد در آمدند و مال لبیار عارت نمودہ اندوختنہ شاہزادہ او زنگ زیب عازم قلعہ گوکانہ گشته از سعید آباد کہ بہشت کر دیے ہی حیدر آباد کہ است کوچ نمودہ میک کر دیتے قلعہ رسید و محمد را امر کر دکہ با خوج خود جانب چپ توقف نایید درین ہنکام پیچ شش پیغمبر اسی دشمن در بر ابرآمد و ایش حرب در گرفت و بیارے زر کھیناں مقتول شدند و قطب شاہ رہائی خود در آکھنیکش سوات سابق و این دیدہ سخن انتساب صدیہ خود بسلطان محمد در سیاں اور و التاس او پیغمبر فتحہ بہر و پیغمبرین سال ازو واج و قوع یافت بمحض سلطان منصب ہفت پیغمبر اسے دو ہزار سوار سرافرازے یافت و میر عبد الظیں حاجب او زنگ زیب کہ پڑای اور دن پیر جملہ فتنہ پو دخیر آمدن او بنواحے گوکانہ رہسانید قافی شے عارف حسب الاشعار او زنگ زیب فرمان شاہ جہان خلعت مرسلہ با و رسائید و اور لسم تسلیم کو نوش بجا آوردہ در ساعت معین بعد اور ایک کو نشن او زنگ زیب مع پسر خود عجیبہ بوسی پادہ

راہی گشت و ہمدردان چافرمان عطاوفت عنوان مستضم بخطاب سلطنت خان مع خلعت خاصہ و جلد ہر مر صع با یک ہولکشانہ و ملک و نقارہ؟  
رسید و او زنگ زیب چون بفتح و فیر و زرے باوزنگ کا با درسید از اصل و اضافہ منصب بہیت ہزار سے پائزدہ ہزار سوار دو آپ  
سے اسپہ بلند مرتبہ شد و شایستہ خان با صافہ ہزار سوار اینصب شش ہزار سے شش ہزار سوار دو آپہ بخطاب فاجنہانی  
مرتفع شد و معظم خان صدر کا ہر سیدہ بغایت خلعت خاصہ و تمثیل مر صع دا ز اصل اضافہ منصب شش ہزار سے شش ہزار سوار دو  
وزارت احکام و محنت تکمیل این مر صع دو دویت آپ کی فیل بامادہ فیج لکھ کر ہی بقدیم بایہی گردید و جلد الک معمکن خان جلا لکھا کو داؤن لکھ لکھ  
دو میلہ شانزدہ و سخن باشد و بحیث آنی و لکھ شانزدہ ہزار روپیہ شد و شصت فیل نہ و چار مادہ باز طلا و شن و پاک فرقہ بطریقہ پیشکش کند ایندہ بحیث بھجوئی  
جو ابیر پائزدہ لک روسیہ شد و حربین وزن شمسی این سال شاہ بلند اقبال دار اشکوہ رائج کرو دامر بطریقی انعام مر حمت شد  
و جمیع تخلواہ او از سابق و لاحق باطلہ منصب شصت کر دا مر کم موافق دوازدہ ماحد کیک کرو دنچاہ لک روسیہ باشد  
حاصدش مشیدہ دار اشکوہ پیشکش کب لک چجاہ ہزار روپیہ از نظر گذرا نید از انجمن لپکنے بود بعیت شصت و بہشت ہزار کم  
پاہیا و سر کمیہ آن از نگ لیشم مر صع بالماں و یا توست و زمر داود و دین سال مسجد جامع شاہ جہان آباد کو درستہ بہیت و  
چار مر جلوس اساس یافتہ صورت انعام یافت و اہتمام این عمارت قریب پنجہاد بجعفر خان مخصوص بو و قریب دو سال  
نخلیل ائمہ خان و دت سه سال پنج ماہ سعد ائمہ خان فائعیہ بود و پس از انتقال او ازین عالم بروح افسد دار و عکھ عمار  
حکم شد کہ بتحمیم او پر دوازدہ بالجبلہ در عرض شش سال انجام یافت قاریخ انعام آن مر صع مسجد شاہ جہان قبلاً حاصل  
اگرچہ تقاضت مک سال دار دا نظر بجوت تاریخ پسنه پادشاہ آمدہ مبلغ دا لک روپیہ دلیا رسے آن صرف گشت ہر سہ کنبد  
بالے آن از نگ مر مر و نگ موسے و محن آنہا نیز از مر صع صورت مصلح بطور بحراب از نگ ہوئی است و فرش من  
مسجد از نگ سرخ و ملبوں گاہت ذات مسجد نو دو دسخ و عرض سے دو درع در وسط محن وضیہ است پائزدہ درع در  
دوازدہ درع لبھا سے حوض از نگ مر مر و موسے تیار شدہ میر محمد امین پس معظم خان کہ از کثرت بارش در بر ہا پڑا ماندہ  
بوزابدہ سلطنت رسیدہ بغایت خلعت و خطاب خانہ سربرا فراشت از عرضہ داشت او زنگ زیب ہو صفحہ پویش  
کہ خادل شاہ و ای بجا بور بہیت و ششم محمد در گذشت غلام اشن پھبول لہنسی اک نبا بر عظم نبزر ندے برو داشتہ بود بجکار او  
نفا نیدہ اند حکم شد کہ شانہ ہزادہ بالشکر متعینہ دکن مدآن صوبہ تا بد و آنچاہا راتغیر ناید و خاہ جہان شایستہ خان حکم شد  
کہ برعیت خود ابد دولت آباد رسائیدہ تامعا و دت او زنگ زیب در آنچا باشد و معظم خان و شاہ نواز خان و مہابت فان  
و نجا بیت خان و دیگر جنو دفیر و زرے آسود کہ مجموع بہیت ہزار سوار باشد از حصور دستورے یافت کہ ہر کاب شانہ از  
و رتغیر بجا بور مسائیع بوفورہ ناید و محمد امین خان پس معظم خان بجهت تنشیت معاملات دیوانے بیانیت پد و قریشہ  
و با فرازیش ہزار سے ذات منصب او سہ ہزار سے ہزار سوار شد چار مر بیع الاول بیبیت یو عطاون و شاہ جہان آباد  
 بشکار گہہ مکتبہ برکنار دیا اے گنگا تو جنود چون دبار و بکے نہاد بہیت و خیم ماہ ند کور شہر مر قوم گشت و دستم جان  
بجاد فیض خونجت از تغیر بجاد رخان بعلم صوبہ کابل نا درشد و با صافہ ہزار سوار اشکن ہزار سے شش ہزار سوار دو آپہ  
سے اسپہ سربرا فراشت و اسیر الامر اعلیٰ مردان خان حسب الطلب اک شیر آمدہ ملازمت نو وغ

### اجوال سال سی و میم مطابق سنہ ہزار و شصت و هفت بھرے

درین سال تھمت ریاست عالیات صوبہ فیصل آباد کو عمارت و محدود سے آنچا باہتمام حسین بیگ خان و عقشہ خان

سهرت مبلغ پنج لک روپا اجام یافته بود و دیده اوسید ملطف سر بر سر خان باز هم گردید اینکه مطلع بود و از خندق سے بسی خلیل امداد خان صنیعه بمالک حمر و سیده بخته بود میین و جناب بخت خان نداشت سب اگر دیده وزنده از طرف خانه قرب عساکر شاهی ترسیده بار سال پیشکش دعا اعلیٰ نیاز حفظ عرض فیض موس خود بود. دیگر هم، مستلام عتبه سلطنت سیاحی گشت و پادشاه تا یکماه در آن نزدیکی که مسند آزادی بوده سوم جنبش ایران آباد برگشت و بست و دو مردم خانه شد و یکی را سراسر اسپ عربی که شاهزاده او زنگ زیب بر سر پیشکش فرستاد و بود از نظر گذشت و ده هزار رود پیغمبرت شهرو روم شد و یکی را سراسر اسپ عربی که شاهزاده او زنگ زیب بر سر پیشکش فرستاد و بود از نظر گذشت و ده هزار رود پیغمبرت آن شد و هم ذریغه لاله عرض رسیده که علی هر دو خان امیر الامر اراچون یهودیان کشیش رسانی کار بود و بنابر عرض من مرض اسلام را در آنها ارت اینجا گزینه سرت دار میزد اما جهی ازو رهگران اسے ملک خیزی اگر دیده و غصه او را باید بخواهی بود و حیث مرفقد والده او مدفنون کردند چون خبره دولت و دوست خملص بیو پادشاه خیلی ناست میود و ایرانیم خان میین پسر او را با برخی از زنفعت اسے اور در حضور از لامور طلبیده با اضافه منصب چارشتر اسے سه هزار سوار گردانید و یکی را در دیوان و رفقاء اور از خوزه بر سر یکی باشد اسے مناصب شاد کام ساخت و ضبط متروک اش که از لفظ و جنسی یکی که در ره پیش شده بود انصفت آن را بور شنجهزیده انصفت و یکی را حکم ضبطی داد و لشکر خان از محل و اضافه منصب دو هزار رده پانصد اسے دو هزار سوار رسیده بعلم صور نجیمه سه ناز سے مافت و سیده رین ایام کشاورزی قلعه بیدر و تسبیه هشیان، تغیر قلعه کلیان و سے داد شرخش آنکه چوت شاهزاده او زنگ زیب به تحریر ملک بیجا پور چاچه نذکور شد مادر شده بود با امیر حمله معظم خان و جمیع افواج تعیینات متوجه آن دیوار آرزویه بست و چهارم ربیع الثانی نزدیک تقلعه بیدر نزول نمود و بمحاصره شر پروخت و بست و سمع جادی الشانیه بر سر چه که معاذ سے سورچل معظم خان بود از خدمات توپ فرد رحیت مر جان نام جیش که غلام خان سه عادل آن و مختار علیه آشنا و از دست سے و هشت سال بجراست قلعه نذکوره بیپروخت و قریب هزار سوار و چار هزار پیاده تلقنگی که هرگاه بیرون او سے بود شکست برج نذکور را متین قلعه عقب برج حری کند و باروت و بان و حقه آتشین پر کرده بود که هرگاه مخالفان پیش نمایند و رهذا آتش داده باعث ہلاک بیان برج گرد دچان برین بخوبیت ایچی برایی برآمدن ایل پیوش پرید آمد و مردم شاهزاده او زنگ زیب و معظم خان بران برج برآمدند مر جان با هشت پله خود و اکثر جمیعت نزدیک برج نذکور آمده مشتمل دفعه ایستاد قضاوار از باقی که بخطوت مخالفان سرت اند از خست شر اسے در آن ذخیره باش و بان و حقه افق و آتش بجهه را رگرفت و گروهی از رفقاء اسے ای باش حسود و خشنده از خود یهود پیش سوخته شر سربلات شد اور ابد رون ارک بر دند و صردم بیان برج و از همان اسے یکی راه حبشه در آن حصار در آمدند و در راه اسے از نزدیک دست آمد وین وقت شاهزاده خود بیم شد. پا: فتح او اغتشه و رسید قلعه ایران نزدیک خواسته ایان یافتند. قلعه مفتوح شد شاهزاده سیاه بیان رامع بست از بندگان دیگر در قلعه کند از شیوه خود مجبول برگشت و سیاح آن مر جان ایل داشت روز دیگر شاهزاده خود رون حصار رفت و مسجد یکم پیش ازین بیان سال سلطانین سپین آیسته بودند خطبیه نیام سا بیرون مانی شاه بیان پادشاه بلند او از گردانید و نقد و بضریش بسیار بضیطه دیار آمد و این قلعه از خلایع مشهوره و گردن دیده شد و بست و مسحت فوست و سرحد صور تملک کانه سالقا ناک از شیوه ایران و کبریا بود و همواره راجه کرناک و مسخر ایلگان اهانت اسے بیدر سه نمود و دمن معشوقة راجه ایل که شیخ فیضیه قشنه او منظوم نماید و دختر بیهم سین رزان بیهی است سخر سلطان محمد پر تلاقی بران چهار گی یافت پس از آن سبلاطین بجهنیه متفق شد سپت از آن تصرف

حکام بجا پور در آمد تا آن که درین عهد بدست باپریه افراطی طاہر اوردست او پیاسے دولت برخیان گوکن اولاد  
با باج را داشت که بانانایی مشهور بود چون تخریج قلعه کلیان و کلبرگ و تخریب دشت اشیش ملک بجانو رو جهت شاهزاده  
بود و دیا بیه بیاد را نوجی و سیوا بجهو سلاسلے مشهور و دیگر قلعه پژوهان شوخ بانوده پر گذاشت از هسن و چار گونده و دیگر  
حالات نوایی احمد گزرا تاخته بودند بنابرین به تنبیه آنها تھییر خان را با سنه ارسوارید انتخیب نمود و سلطنهان بجهه معطر و  
افتخار خان برادر قلعه سید گذاشت و سوم رجب خود لطف قلعه کلیان را ساخت و بست و نهم در آنجا رسیده  
بمحاصره قلعه ندکوزه پرداخت و بعد خیک و جبال و جنوب و شمال را بد رزیدان باد و کار لعنه ایان را کن قلعه زدی رسید  
در سیدن آذوقه و جنس غلات متعدد مکانی تغذیه کشته بود و هم چند جهد بسیار درست قلعه که دلاور چشمی از طرف عادل شاه  
باد و سیار و پانصد نیم هیجی و قرب تلفنگ سوانح گلکه دار بجراست می پرداخت تقدیم رسید و آخر چشمی گشته امان خوست طبق این  
پیشیزی یافتد غزوه و تغییره ادارگ کوش نمود و خصت یافته بیچاره اور فوت این قاعده رفاقت تهذیث از تکرار این مراتب افزون چون از عالم  
شانه زاده او زنگ یست پس من خبرین فتح بافتیات دیگر با پاپا شاه رسیده تمام ولایت بید ربانیان ایان قلعه کم کرد و با زنگ ییب بطرق العام محبت  
فرمود و تخریه ادار زیارت دلایق دو زده کرو دام شد و عذایات دیگر نشانه عمل آمد و بید رفعفر آباد موسوم گردید و عظمی  
و شاه نواز خان و مهابت خان و سعادت خان و دیگر امراء تعین شد که درین لیاق متصدی جانفشاری و تردیات شایسته  
شد و بوزیر پاسخه منصب عوکس خلاع فاخره سرافراز گردیدند چون عادل شاه و دیگر کشان بر یقین نهستند که خفتر  
بدام ناکاره افتاده چاره غیر از اطاعت نهیست ابراهیم پیر خان را که از معتمدان آن دولت بود خدمت شاهزاده او زنگ داشت  
فرستاده امان طلبی نمود و تشریش که کسب کر در شناوه کنک رو پیه از نقدر جواهر و افیال طبری میکش و اصل هزار تقدیم قلعه بر پیشده  
با لایق و قلایع ملک کوکن و حالات دیگر تصرف گماشتگان پادشاهی و اگذارند چون این ماجرا او زنگ نهیب بحضور  
پدر نوشت پادشاه برعیزد در مازنگ آنها بخشوده من جمله پیشکش پنجاه کنک و پیه معاف فرمود و بیش نهراوه فرمان نوشت  
که قاضی نظا بار ابرار بیه دصول پیشکش فرستاده خود باعساک فیرزه معاودت نماید و معطر خان از ضبط قلل عجمی  
نموده بعد مراغهت قاچانی نظر این پیشکش و دنیه نمایی سلطنت گرد و هنرمندی هجده پادشاه را عارضه حبس الیول  
خله برشد چون حکما تشخیص نمودند که از مواد بوسیرهت رزق افتاده و مقر بخان فضد نمود و تحقیق اند شد با تقاضا آراز لوح پیانید  
و دیگر خون گرفتند ازین یه شدت جسرو حرقت رو گلیه نهند اذ ناگزیر بر تبریده ای دیگر پرداختند و ماسنیش رو تصعیت مراج در  
از و باد بود آخر تجویز تقرب خان شیرخشت فی الحجز نافع آمد و مبلغ هفت لک و نجاه نهرا و پیز کوته شاه جان آباد معاف  
نموده فرمان رفت که در تمام مالک محروسه زکوته معاف باشد مبلغ پنځبرار رو پیه با یک رنجیر فیل و یک راپ عراقی با هیئت  
تصدق و اده شر و زندانیان را ای یافتد و با دشانه زاده دار اشکوه با ضفافه و نهرا را ده نهرا رسوار در پیه سه چه  
بنفس پنجاه نهرا را بیه بیه بیه سه اسپه و العام لیک کرو دام که از سایق و لایق بست و یک کرو دام  
باشد نواز شش یافت و از عرضه داشت او زنگ زیب خبر تو لد شاهزاده محمد اکبر در وزد هم ذی جمهور و من شد و دگرین  
دایام معین خان را پیش توسل او را وزنگ ییب تخریب دار اشکوه از فرارت عزل نموده خانند کور و مهابت خان و  
دیگر امراء اهل بحصور نمود و محمد امین خان از نیاییت پدر منوع و رائے رایان تائیین وزیر سبر انجام امور داشته  
نمور شد چون پادشاه مذکور بضریض دشانه زاده دار اشکوه که وسیعید بود مدار ملیعه سلطنت گشت و از برادران پیش

بود اکبر آباد و برا و سلط مملکت محروم سه فتحیہ پر بر تحریک کا مدن بلد ہنگورہ نمود و پادشاہ بپاس افراد محبت کے پا او داشت درا نجیب محب تقویت او سید است بالتماس او یاد و نام لعل مے آور دشایں جسے لائیں اور پہتم تحریم بپوری سے کشتی متوجہ اکبر آباد شد و داشتند خان کے استغفار کے میر غوثی گرے کے نمودہ بود محمد امین خان پر سیر جملہ سعظام خان بجا سے او مقرر شد و سیشم صفر لمعارث گھوات سامے رسیدہ نہ روز درا نجیاب مقام شد و بیماری درین کل رو باخطاطا اور دہ بعد از دو ماہ و کسری سے بے حد دو اطبیعت اجابت نمود و روز بروز اثر صحت رو با فرمائیں داشت چون قرار یافته بود کہ تما غرہ ربیع الثانی نے ڈساغت داخل شدن قلعہ اکبر آباد است در منزل دارالشکوہ اقامست فرماید نوزد ہم دران مکان تشریعیت آور دہ بہ حکیم تقرب خان وہ نہزادہ روپیہ از جواہر طلا و نقرہ غناہیت شد و آخرین ماہ از نوشته و قلم وکن بیرض رسید کہ شاہزادہ او زنگ زیبیہ انجام مهام آن طرف نمودہ با درنگ آباد رسید و دل رس بانو گیم دختر شاہزادہ خان کل نہزادہ منسوب بود حلقت کرد و تھابت خان وغیرہ امر کے متین کن بھجنور رسیدہ مور د غناہیت گردیدند و شاہزادہ دارالشکوہ در جلد و سے خدماتیک در ایام مرض تقدیم رسائیدہ بود لعنیت جواہر الالات سیزده لک و نو د سیزہ دہ بیڑہ در زمانہ اضافہ نہ صحت بہت نہزادہ سے نہزادہ سوار دو ہی سے اسپہ ز سابق ولائق بالعامہ مبیت و سہ کرو دام کہ مجموع طلب موافق دولت دو ماہ د کرو د و سبقت لک و پنجاہ تہرا ر روپیہ سے نمود و سوا سے آن کیک کرو د و نقدہ د صدر کس اسپہ مور د محبت گردید و تفویض صوبہ بہار صنیعہ د گیر مراحم شد و جعفر خان سخیت وزارت اعظم سر افریقیہ یافت و پائزد ہم جادی لا اوسے مہابت خان بھجوہ دارے کا بیل سرا فرزدے یافہ رخصت شد و بعض رسید کو د و از د ہم سہم لہ داعبد زنکیم ساکھو ق ر حکر اسے راہ آخرت گفت چون بیرض رسید کہ ہر چند کیل شاہزادہ شجاع خبر صحت مزان و الائمه اشت د بھول برسازش با مہین برا در خود نمودہ نوشته اور اور اقص نے فحمد و از بنگاہ باشکرے گران لقب صد اکبر آباد در وہ شدہ سلطان سلیمان شکوہ را بارا جہ جینگ و بیادر خان و دیگر لک کہ مجموع مبیت نہزادہ سوار سے شدند بدفع شورش آن طرف متین نمود و ہنگام رخصت سلطان را باتفاق نہزادہ سے نہزادہ سے اضافہ نہزادہ سے ذات نہزادہ سوار د و سپہ سے اسپہ نہ صحت نہزادہ سے نہزادہ سے نجیب نہزادہ سوار ویک لک روپیہ نوازش فرمودہ رخصت نمود و حکم شد کہ اگر شجاع از قباحت ناخمی و عدم بیکھارے خود بزرگ د بچنگ او پر د اخلاق تادیب نماید و مہارا جہ جبوست سنگہ را بھنور را بفروز نہزادہ سے نہزادہ ذات ہفت نہزادہ سے بہت نہزادہ سوار د انعامہ کیک لک روپیہ د گیر عطا یا نواختہ لصوبہ دارے مالوہ در طاہر و بیاضن بنا بر مالنعت او زنگ زیب د مور نمودہ د گیر امر او منصب داران رانیزی کلکے او معین نمود و سید قاسم ملازم دارالشکوہ از طرف او سمجھا است قلعہ الہ آباد و صوبہ د اکر راجا مرض شد و غورہ ربیع الثانی بادشاہ بدولت خانہ خود در قلعہ اکبر آباد نزول نمود و چون بیرض رسید کہ شاہزادہ را و بخش باستحصال بجا رے مزان و الائک و خطبہ نہام خود نوادہ سید علی نقی دیوان بادشاہی گھوات را کہ باصلاح مناسد د بھر دیو، بیون تھیں جو رخیا نئے بدست خود ناق کشید دست تجدیسے بخراز بادشاہی ویکیم صاحب و بمال رعایا و تجار بخادر از کر دہ قاسم خان میر آتش را صوبہ دارے احمد آباد از تغیرے او خصت نمود باقی احوال این سال و ایام حیات شاہ جہان بادشاہ انش اوقت قیاسی دیمن فر قائم شاہزادہ او زنگ زیب عالمگیر سمجھت تحریر خواہ پیافت ۔

### تفصیل اولاد شاہ جہان پادشاہ

پیار لپر سرہ ختر نیکی اختر را لطیف دا ب ممتاز محل صبیہ یعنی الدلوه اصف خان دا یہا از راہ ماز شاہزادگے د اجسام سلطنت

ذکر برخی از حجایت ملکه بیان و عالمگیر شاه

پدر زندہ بودند +

اول شاہزاده دارالشکوه ولادتش در سنه هزار و هشت و چهار فرزند انش از لطف صبیحه سلطان پروین سلطان شکوه پیر شکوه  
جانی بیکم اسم دختر دوست غیر معلوم +

دوم شاہزاده شجاع تولدش در سنه هزار و هشت و پنج فرزند انش زین الدین بلند اختر زین العابدین ول پند باز بیکم علی خان باز بیکم  
خردمند باز بیکم خیر النساء بیکم از امهات مستعد ده +

سوم شاہزاده او زنگ زینت شب کیک شنبه باز زدهم ذی قعده سنه کیک هزار و هشت و هفت از تاریخ ولادتش کلمه آنها به  
علمکتاب خبر میدید و اساسی اولادش در آخر احوال او از اشاره تعالی مثبت شود +

چهارم مراد خیش ولادتش سنه کیک هزار و سه و سه فرزند انش ایزدخش دوست دار باز بیکم آسایش باز بیکم پیر باز بیکم +  
نیات شاہجهان اول نواب علیله العالیه جهان آرا بیکم شهور پیر بیکم صاحب تولدش در راه صفو سنه هزار و هشت و دو هشت  
غیریز پور بود و از جمیع فرزندان مغزروکرم و شفعت ایشان و پیغمبارانیه برای مصارف اش مقرر بود و نهادیت جود و حسان  
با مردم می نمود +

نواب روشن آرا بیکم ولادتش در سنه هزار و هشت و شصت +

نواب کوسیر آرا بیکم ولادتش در سنه کیک هزار و هیل +

نواب که هنر باز بیکم از لطف صفت خانیه میرزا مطهر حسین صفوی ایشان از جمیع فرزندان کلان ولادتش در سنه  
هزار و هشت و از محل خود که دختر شاه فوارخان فلفت خان خانیان بود فرزند ایشان نامند +

### ذکر برخی از حجایت زمان شنا و جهان و عالمگیر

ملائکه خواجه صریح میان میرسرشد طلا شاه بد خشنه بود مولدش بهار و نشوونا در لاہور یافته نهادیت و ارسته سر میر در کمال  
پی نصیبی پیر قیمینی می نمیست خواجه سنتا و خان عالمگیر ایشان مولعه ماریخ مرأة العالم که از خواجه سر ایان شهور نادیش  
وا، بل مقری باز دولت بود در کتاب خود روزگار که خواجه در باز خان ناظر که در عهد شاہجهان بود عالمگیر منصب نهادیت شد  
با عن نقل کرد که شاہجهان فوتبی دنیا ہور بیزل دارالشکوه رفت در آنجا با این سندہ درگاه فرسود که سینکام محاودت طلا را  
در زاویه ایش دیده بود و تھانے خواہیم رفت تو پیشتر رفتہ خبرے بگیر من بیزل ملاکه محجزہ شکسته بیش بزود رسیده شنیدم که  
او ہیں زمان بیرون رفتہ دستے چند توقف نمود که سوراے پادشاہ نمایان شد پیش رفتہ ما جرا یعنی من رساییدم فرود  
اینجا باش بہرگاه ملاییا میں مسلمان مانع این مصروعه برخوان مصصر ع طاقت مهیان نداشت خانہ بھمان گذاشت + چون طلا  
آمدہ مصروع شنید در جواب گفت که حضرت غریب فوارسے فرمودند کیم من عمدآ خود را بکار کشیدم تا حضرت نصیر لع نکشند  
واز دست مردم موسے لیش من ای بلاست مانند فرد ایوب این پیغام خواہم داد روز دیگر ملا تھا پیادہ رفتہ زیر حدف کردند  
او قات در صحن دیوان عالم نصب کردند بودند ایستاده شدند ملا راشناخته لکھریں پادشاہ رساییدم پادشاہ خوش قوت  
شده زو داز ایوان بدر عالم برخاست و در خلوت رفتہ بالا صحبت ستو فی داشت و نیز نگار دک سعدا ایش خان در ایوان  
افلام و پریشانی و کسب علم مخدوم است ملا آمد و رفت و اشت روزے ملا پر زبان راند که وزیرها و شاه منیر ایلخانی حاضران  
محیر شدند که کرام خواند ملا گفت طاسعد ایش را میگویم و آخر و زیر شاه جهان شد و نیز می نوید که از ثقات

مسروع خشیده که روز سے جانشیده در دویشان و دیگر حقیقت که بیان نشسته بودند ذکر مسأله و حدیث وجود در میان آمد هر کس بقدر پیاقت و بسقدها و خود سخنی میگفت طاخواجہ در میان نشسته به سکوت داشت ناگهان ببرخاسته در میان آتشی که در آنجا از روخته بود شست و از کس زمانی توافق نکرد میعده از این بیرون آمده گفت جواشیش همین است مردمان چون تفخیص نمودند هرگز پارچه‌پوش هم از آتش متاثر نشده بود در اوائل جلوس عالم گیرستان نهاده روش است و هشت مطابق سال اول جلوس ملاسے مرقوم روز سے بسیر باغ فیض سخنی لانجور رفتہ بود در آنجاد و سه مرتبه گفت مراسم طلبند و پدران زمان داعی حق را بیک اجازت نیافرمان متنصل مقبره پیر خود مدفن گردید.

ملشاه بدخشی نیز از مریدان میان شاهه بیر و بحسب رادت گویا پیرا در طاخواجہ است چه هر دو مرید یک مرشد ندر ربانی بیان گیفته بی دار و دوین عزیزی هم صرچ مردم و میگویند پیر و مرشد دار اشکوه بود ببر صورت چون ربانی از اثری نیست درین میان بثبت افتاد ربانی امی سنبپا می‌تعقل بر دل هشدار به وی دو خته چشم پایی در گل هشدار به عزم سفر مشرق و رد و مغرب و ای راه روپشت نیز هشدار ده حکما بیت قاضی ابراهمی تھی که از افال عامل میگیرد صدارت کل داشت وارو شدم میگذرد که روز سے قاضی با من حکایت کرد که من نیز هشدار میگردد خیچک او اخ خمر در عهد عالمگیر صدارت کل داشت وارو شدم محلی از ملایم پر بود ناگاه شخصی بیاس تھیر خیفت در بر و عاده ابترا بر سر وارو شدم میگردد شیخ در اکرام و احترام او افزایش نمود و او ساعتی نشسته مرض شد وقت خفست نیز کمال تواضع و دو عاش فرمود حضار مبالغه میگردد در اکرام احترام او زیاده از مرتبه او دیدند و هسته احوالش نموده پاسخ شنیدند که این عزیز و غرائب علم عظیم وستی دارد و جنبان خبر او من این سخن شنیده و زود ببرخاستم و رسپی ادشت اتفاقه در راه با او بخورد و میاز مند بیا با مید شاه بروه امر سے از عجا بسیار نمودم نیز خود نشان داده گفت که آگر فقیر خانه قدم رنجیده خواهد بود صحبت بفراغیال و نشسته آید خفست کشیده بعد سه روز بجانه اش رضم خبر تھیر شنیده از بالا خانه که طوش بود فرد و آمده بگردی دریافت و گفت که کار سے ضرور وارم پر بایان خواسته بخشنیده ناسن بخدست پرس فقیر چند زنده که برآمد دید که تجمعی از ارباب عمام نشسته و صحبت مذکوره ذر پوسته تعظیم من ببرخاسته و هسته اقبال کرد بکرام تمام در صد محلیز نشانیده از انجام عدو و سه کتابها در دست داشتند یکی از آنها کتاب مدخل برگشود اتفاقاً دران دو سه روز طالب عالمی که پیش فقیر درس بمول میگرفت بالا سعد الدین صحبت و احترام قوش سیکرد شخص نذکور بیان مقام برآورده و نذکور بیان احترام نمود و گیری از آنها بحسب او شده سخن بلهول کشید فقیر نیز نسب تمام بخوان گفت وزیر علم سخنهای دقيق و نکات بلند و تحقیقات از حسنه از انجامه مسموع شد و قریب یکپا من امتداد مجلس رسید درین ضمن صاحبنازه پیدا شد و این جماده بتعظیم او ببرخاسته فقیر از نیاز مند سے و هسته هشی رفت خبر خواجی آغاز کرد و گفت خیلی تقدیم کشیده و سخن انتشار دید که لیکن تم تبعیض صحبت این بزرگان جعلی عظیم برگز فرم گفت کدام بزرگان فقیر که برگشته خواست با و بنا یکی رساند و اینها پیان استیلا یافتن که بذریه افتاب دم خنده دیده فقیر را در آن خوش ٹاخته بخشدید و از کس آنی طلبیده و بران لعنی خود دمیده برس و روی فقیر پاشید و ازو سادس نجات بخشدید حکما بیت هم قا ذکور حکایت با نجات اور خان نمود که دران زمان که فقیر تعلیم سلطان میان شکوه فیره مشت و جهان مامور بود هم روز سے شیخ ناطح نماین بخوبی زمان بروکت بآمد فقیر رسیده انتشاره کرد و آمشیخ چیزی سلطانیه سلطان نیاز مند سے الکراس تبریز من و شیخ تسبیح کرد و دست دزیر فرش بر و سنگ ریز و خود چند مدد ببرد و بحشته ببر بود دست خود گرفته و سه مرتبه کرد و آنها

چون دست کشنا دلیلی داشت خوشبخت و خوبی کے عمل گران بجا و پرسخ صرحان و بعضی لای غلطان شده بلوغ و نفع عزیز آنکه دادن از اینها را سبز موسی لشیں خود سفتة سبلهان داد و ایوب خیرت بر و می تماشایان گشت و حکایت سنه نهم ملبوس شاه جهان کرد پادشاه از دولت آباد هزارم اکبر را باد بود و معمد خان محترم تاریخ اقبال النامه جهانگیر کے کدرین محمد خدیت سخشنی گزے و داشت نے ساله دخترے زیب انتظرا پسر اغیب شکل از نظر پادشاه گذرانیده بعرض سایندگان این زن عجیب ایست در در فرم سالگی پستان برآورده و در یافت سالگی بی اینکه مردمے با او مقابلاً بگند حاملگردید و در هشت سالگی این پر زائید حاضر این تفرق و ریا مساحیرت گشته بر قدرت الٰهی در افرادش بیان اقرار ازدواج اعتراف به تجدید نواده بحکایت در سنه دوم ملبوس شاه جهان بعرض پادشاه رسید که در موضع املاک یون عمله پرگنه کو اسوار دریکیه از مزارع شخصی طویل القامت گشته افتاده و مرسش بریده بروه اند پادشاه معمد کے راسته ملحوظ نموده بگشت و اتمام نمود که طول فارمت سه نیم درع پادشاهی و عرض بیت نمود داشت و در فرم عدالت افتاد و مرسش پیدا نیست و وزیری کیان لاش افتاده قریب بیکیه زمین نوچ پست و ملبد شده که گویا دوفیل اینه جنگیده از حکایت سید سپهیان حال کثیر العیال در یکی از زعماً پانی پست تقویق توکل و از زور یافت دروازه ترمه و تفصیل معاش بر و میت و در گنج فراغت پارکنچ قضاحت داشت فوج باعیا و اطفال در نهایت عسرت میگردند. ایند اتفاقاً در حشره اول خرم عسرت بالا گرفت و تا چادر وزارتخانه مکون بجام آن الاتمام و صغار اولاد و اتباع او چیزی که نزید روز عاشر اآن ثابت قدم یا تم جد بزرگوار خود با حالتی که دل از اش جوع کباب دخانه حبیر و طاقت از بی برگی خراب داشت بلوں دبتلوت کلام الٰهی مشغول بود و دخترش از فرطیتی تابی پیش پدر آمده از گردنگه ناکید و چون نظر بخوبی و پیشیده در پلسوی او غلظیده بیک ناگاه دید که از گوشه حادر پدر بخارے برخاست بوسیع جان برساند پدر را آگاه کرده حال پیشیده سید بعد و توقف چون در گرگیت چهار طبق پلاوگرم دید که از مطلع گرم الٰهی باور سایندگان بخدا که حضرت فوایاد حسان و الامعام بجا آورد و هر یکی را بخشی سایند و خود نیز خط خواشیدن برگرفت ازان روتیخ و نیم شارخ بخ سفید و پنجه تار گندم از چالم با لای پر خانه اوست بارید و اوقات سید نفرا اخبار از گذشت جمله الملک جفرخان وزیر برانین ماجرا و توقف یافته بعرض اوزنگ زیب مالکیگر پادشاه رسایند حکم شد که محمد حق چیلیه که معتمد علیه و با پیاب دولت حضور است ذرا خواسته برادر اعین از چه مشاهده نماید بعرض رساند چیلیه مذکور بکار رامور شناخته و بخشش خود دیده آمده محروم خد است مالکیگر لعیت اتباع بانعاً مصلعی و تعین بیمه جمال رسید عذایتی فرمو دعزیب آنکه بعد تعین این وجوه مأمور آسمانی انقطاع یافت سجانگ ملک ختم کاشت و تقدیل ماتریده

### ذکر نہضت عالمگیر اوزنگ زیب از دن

چون اخبار شدت کو فت و بیمار کے شاه جهان و بیلے اختیار سے او واقعه دار اشکوه و رامو سلطنت و جانشانی بگوش پوشش اوزنگ زیب رسیده مصلحت در اممال و ایصال نمیده باشند از عزم لازم است پدر از خانه اوزنگ آباد که آباد کرده او و مکرر دولتش بود روانه گردید و مراد بخشش پرادر خرد خود را بجهانه بردن همراه و هشتمان عجراء که اوزنگ است پدر نیز طلبیده با خود تلقی و رخاطر اور اینده و جو همه گز داینده با خود تقویق ساخت و چون می داشت که افواج علیه پادشاهی بسید دارے سهارا بجهه حسوب است و قاسم خان در را و بین که عبور او بین راه خواهد بود و سدر ایست خرم پادشاهی نه مقتنی آن شد که موسی کے در خوارین غربیت ملازم رنگاب باشد و دار اشکوه با تقدیم ای خونی خواز اوزنگ زیب در اشت امر اسے کمکی دکن که نیابر سهم

بیجا بو شیعین گشت ملازم ر کاب او بودند احکام پادشاهی نباشد هر را پیش خود خواند و امر اوز  
عین پورش که فتح بجا پوزد کیم شده بود برخاسته بجهنم و فتنه و از عطا سے امر اسے لکھ غیر اعظم خان شا شاهزاد  
و بجایت خان کسی درگدن نمایند لغیرورت پر ثوابتعات با جماعت عساکر انداخته در انک زمانی سرداران شجاعت پیشیه خرد  
اند لیثه و سپاه مجرما غیرت شعار اقیده کیم بالیت و میتوانست فراهم آور داشکرے نایان و تو پچاه شایان ترتیب داد  
وسران سپاه طفر طراز و سرداران جانباز را میاصل عالیه و خطابه بکار شایسته و افواح مر احمد و بکار مفسر از فرمود  
و علوفه و مو اجب افزود و از ملزمان پادشاهی که همراهی کرد او را هم تجو اطف خسروان تقدیمات فرمود و پسر بزرگ خود سلطان  
را با نجابت خان و فوجی از عساکر منصوره مقدمه جنود خود گردانیده عزه جدادی الاوی سنه شاهزاده داشت ہجرے  
بر سین منقولا پیشتر و اند بر پنور نمود و همراهیا نش را بحرست طون و علم و نقاره و دگر غایات سرفراز فرمود و سلطان عظیم را بصوبه دار  
و کن مقین کرد و سلطان اکبر بر پادخانه سلطان اعظم را که تازه بوجود آمده بود با اکثر پر دگیان سرا واقع سلطنت و قلعه دولت آباد  
گذاشت و مشور عطوفت طراز نبام مراد بخش نکاشت که از گجرات متوجه مالو گشتہ در انجام ملتگی گرد و محمد اعظم شاهزاده را اقبال  
آساهراه گفت و روز جمعه دوازدهم جدادی الاوی از او گفت باد بصوب بر پنور نصفت نمود و بیت و پنجم ماه مذکور بادست  
سلیمان نزول فرمود و محمد طاہر صوبه دار خانمیس با تفاق جمعی از ملزمان پادشاهی که در بر پنور بودند همراه سلطان محمد  
اور اک زمین بوس نمودند و یکی اه در انجا گذرانید و خلال این احوال عیسیے بیگ و کیل که از میں باشی یافته مخصوص شده بود  
دولت زمین بکس یافته بشرح احوال دربار پرداخت و اکشاف یافت که روز بروز اقتدار دار اشکوه در افرادشیم بی اختیار  
پادشاه رویازد بادار و مهار ارجه جبویت نیز مبنی است عقا مه شهود بجهو و دار اشکوه خواسته دوچے باشکه دید خواه  
اصرار و ابره مه نماید و زیاده براین تحمل محل مر احمد و سلطان اراده است نبا برین مقدمات غریبی که پیش نماید خاطر اوزنگی  
بود قسمیم یافته نصفت پیشتر لازم و متحتم گشت و روز دو شنبه بیت و پنجم جدادی آخر لواری جهان کشا فی از بر پنور بصوب  
اکبر آباد بکرا فراشت و درین نصفت هم امرا و جمیع رفقاء انانع تقدیمات و مر احمد ذخیره اندوز عطا شدند چون شاهزاده  
سفویے با تقاضا کے تقدیر و سود تدبیر از همراهی میکرد شاهزاده سلطان محمد را  
با عده فدویان صاحب تدبیر شیخ سیره بر پنور فرستاد آن خلاف اندیش را مقدمه نموده و قلعه بلده مذکوره محبوبین است  
و خود کوچ کرده بعد قطع مراحل بمنار آس ز باد رسید و دیم ماه مذکور در گذر اکبر پور از آب نزد اپایا بعبور نموده منزل است  
و باز کوچ کمتر از نموده برویال پور رسیده بیت دیم که از دیال پور کوچ نمود مراد بخش که عازم مراد بخش که عازم مراد بخش که عازم مراد بخش  
ملقات نمود و از انجام بوضع دیرمات پوکه گفت که دیم واقع است راجه جبویت قاسم خان مسائی جبو و پادشاه از اجیان چنیده و قبصه  
سکوت داشت و احوال را بخش تجربه شد و خبر نصفت عالمگیر نیاین بسط کذرا دعا برکت بدانی و همیشیار گماشی غنی نموده بود مطلع باینها نیز سیره خبر  
بگشتن هر انجیر که از راه گشت شنیده میباشیم رانی فحید و هجر از عالمگیر و میستن مراد بخش بشکران حساد اقبال و تدبیر نیز شدند درین منظر از راه  
شیوه ازم کرد و ماند در رو و مشتمل بر عبور جبو و اوزنگی بیانی ایلکی از آب ز باد رسید و جمعی از نزکان دار اشکوه که قلعه دهار بودند از هم  
در رو جبو و اوزنگی بیانی ایلکی از نزکان طوف معاو دند و نمود و سبب است اشک عالمگیر راه پیمانه تصلی به دیرمات پور بغا مدل کیا که مسکر ساخت چون نیز  
بهره از نیز شدند بنیان تمام محبت که گذشت بنیان بیلت پیچ شدند و ز قبل از دصول دیرمات پور کسب کرد که از بنیان فیضیم بود نزد راجه جبویت فرستاد و حیثیت با  
مالح ایلکی که افع ارتكاب بتعیز تواند بود نمود و پیغام کرد و بود که چون مارا اراده خیل نیست مازمت و عیادت پیش پیش نماید خاطراست

اگر توفیق یابد بمالازمت مستعد گردی از راد بگیر طغرن پناه برخاسته بودن خود که جوده پورست برو و والایاں نجود منحصر است غیر از خسروان و نکاح فاما و نخواهد دید چون کاخ داماغ او خلقت آشید و دعوه و خانی از پرتو داشت و شعور تو دار امثال صرب زاده بگشت احوال و انصار و تجمل عراجچو تا ان تهور شعار که فرامی بودند استکبار رنوده اماده جنگ و پیکار شده کب رسک باز آمدہ طهار مخالفت نداشود او هرگز زیب قرب مسکن مخالفان دیده تبریز بوازم رضم و پیکار پرخشت و تقسیم افوج و تسویه و تعیین صفت نزوده در آن روز شب رهایت مردم بخشم و باصیا که مناطق سازمان سپاه گردی و زاسک بجزواری سرداریت بجای آورده تدریج خنگ و توزک سپاه فرموده

### وکر محاربہ اور زنگ زیب بارا جیبوت و خفر یافت و تایید ایزد قت بر

روز جمعیت دوم ربیعہ سنه هزار و سنت و هشت هجری مینگام صحیح تقصیر مرافعه جیش عنا دیلان غزا و جهاد و ارائتن غریج و تیار می فیلان کوه پیکر خصم امکن و پیش بردن تو پچانه و مشن سوز صفت کن فران داد و دل بر غایت و معون این نصرت نجیش نهاده حکم تو ختن کوس خنگ و برافراختن لواحی رزم که زبره گذاز بید لان عصمه نبرد و عترت افزایی مردان مرد است فرمود و خود برضیل کوه پیکر ملبد باخت ارجمند سوار شده بتو زکر خالیت و آئین محبت روی عرصه کارزار آور دفع جبراول برایت اقتدار شاہزاده کا مسکار محمد سلطان و نجابت خان استوار کرد و شجاعت خان پیش خان مذکور و سید خفر خان باره داد و گیر سرداران باشیان متعین شدند ذوق الفقار خان که از جانشان قدم بود با پرخی از اهل توب خانه و بهادران دیگر بهار ولی شاپزاده لواحی سازمان شدند و اتهما م توب خانه به عمدہ شجاعت و کارهای وکوشی و جانشانی مرشد قلی خان که از فدویان رائخ العقیدت بود مقرر گردید و مراد حبیش با سپاه و خشم خود در برانuar قرار یافت و سردار کجران غفار ناگزد قره باصره دولت عزیزه ناصیبی شوکت شاپزاده سعادت تو امام محمد اعظم نزد و متفق خان و همیت خان و کار طلب خان بکسره دار خان و غیره امراء بسادران یکتا ز سازمان شدند و کنداور سے آن طرف گماشت و سردار کجران غفار ناگزد قره باصره دلوت چمید الدین و ملائی خان چوکی خاص با تعلق گرفت و زیده فدویان اخلاص منش شیخ میر که جو شیرشیرش بگو سرمه بیر آراستگی داشت با سید میر بادراد و دیگر دلاوران شجاعت آئین بطریق نیین ہو کب نصرت قرین طرح فرمود و صفت شکن خان با جمیع از اهل تو پچانه و دیگر فدویان طرف چپ مقرر گشت و قرار دلے جنود عجمدہ ترد و کار طلبی خواجه عبد اعتمد و دوست بیگ بسادران و جمیع دیگر از کار آزمود کان و زمره قراولان سرکار عین گشت و خود در قلب شکر جاگرفته جمع از زیده ای خاص و دلاوران ثابت قدم و دست اخلاص شمل احوالات خان و مخلص خان و قلیخ خان و دیگر مخلصان را ہم کا خود ساخت چون راجه جیبوت خبر ایت را نمود نصوص بغیر مقال شنید و صدمہ سطوت عالمگیر تزلزل در بنیان سید شباتش افگند خواست که بدستیار سے ریونگ درفع الوقتی نموده تعویقی در خنگ ناید باین حیال خام و کیل خود نجابت سید شباتش افگند خواست که مراد اعیان زرم و پیکار و یار کار و کار زار بمالازمان سرکار نیت اگر ہوئی فرستاده اطمینان چندرن بگرد که مراد اعیان زرم و پیکار و یار کار و کار زار بمالازمان سرکار نیت اگر ہوئی عقیدت آئین بخشنوده فتح عزمیت فرمانیہ تقبیل ہدہ سلطنت سرما کی شرف و غریت می شمارم عالمگیر اونگ زیب بچو کری او متضطعن گشتی جواب داد که چون اکنون سوار شده ایم تو قوت صورتی مدارد اگر گفتا او فروع صدقہ و اشہد باشد باز شکر خود جدا شده تھا پیش بسجابت خان بیاید و خان مذکور اور احمدیت سلطان محمد آرد و شاہزاده اور احمدیت اور دشمنی جراهم ناید پریا ای خواه یافت چون بمحض حلپه در می بود اثر سے از اتماس خاہزندہ اماده جنگ و طالب نبرد گردیده میکشد

ذکر حاربہ عالیگیر با راجہ بونت سنک

قاسم خان لا سرد از هراول ساخت و برسخ رو سارے راجپوتیہ زامنل سنگ نمک نیدیل و امر سکن خپڑلات  
در تن سنگ را تھور و ارجمن گردیاں دهیں جہا لا دو دیگر راجپوتان عمدہ جلا دشت شوار و خوشحال بیگ کاشغرسے و سلطان ملد  
اصالت خان و دیگر ملازمان محبت پادشا ہے دران خوج متصن کر دہ بہادر بیگ بخششی لشکر کارک دار و فہ تو نجایہ سہم بو دنام  
تو نجایہ پادشا ہے دجانی بیگ خوشیں قاسم خان و جمعی دیگر دریش صفت لشکر باز داشت و محلہ خان و محمد بیگ ویاد کار  
لکر از بہادران نامے تو ران بو دن بقراولی گماشت و مہیں داسی و گوردن را تھور را بآجھے از مردم کار دیده و راجپوتان  
جلادت شوار دامتشر مقرر کرد و خود بار راجپوتان خھوکر دیش خوشی کے از دندن از بیش خوشیں بو دند و پرسخ از راجپوتان پادشا ہے  
شل بیم و راجہ بچل دس گرو داشتا کلی قول تمہار گرفت دراجپوتان کو سیویہ پا ز راجپوتان قوم او دیمینہ قول اقتخار خان باشیہ شیرخان بارہہ دیسا الامارہ  
و یادگار مسحود و کھن تھیم و گردی از منصب داران را دزیرہ چکادا دو راجہ بی سنگ نمیل و مانو بچے دہر سو سب راجا فلکت اردو کر نزدیک عرصہ نبرد  
بو دگذاشت ول بعد از قسمیہ صفوت با لشکر گران و سپاہ بیکران متوجه میر کہ نتیز و آ و نیز گردید و پنج شش گھری روز بر آمدہ  
تلائی فریضین الفاق دو شروع جنگ بانداختن بان و قوب لفناگ کی اش افروز زرم سرت تعیل آمدہ رفتہ رفتہ نیز ان  
تمال شتعال یافت کا کرشش کو شتر، بالا گرفت سہما وزنگ زیب عاکرا قبائل تبورگ تمام ار استہ ویساں بستہ  
تعانوں رزم آزمائی و سپہ آرائی آہستہ آہستہ پیش ہے آمد و ایضیہ تیر و سندوق و مان رخنه در بنا ہے عمر مختلفان  
مے انگنہ درین اشنا از هراول موکب مہاراجہ بیویت راجہ کمند سنگ نمک نیدیل را تھور دیا دیس جہا لا  
دار جن گرو و دیگر سرداران قوم جلا دلت کیش، باتا مام استارع و سپاہ خوشیں دست قلعی از دہن جان بر داشتہ  
و عمل شجاعت بر افراسنستہ بکیبار جلو اند انتہہ و نخست بر تو پچانہ او زنگ زیب رخچیہ نتیز پر دخشد مرشد قلی خان و  
ذوالفقار خان با آنکہ در خور کثرت راجپوتان بنودہ لصید کیک نیز نیز دیست بد اس غیرت زدہ و پاسے ثبات اقتصہ  
از جان فقہ لعدگیر و دار بیمار و سعی و تلاش بے شمار کا اقصی الغا یتہ پا چکریت مرشد قلی خان مردو از قدر خان نثار نزد  
چکلوا شجاعت چڑھا از آد برا فروخت و ذوالفقار خان بامیں نامہس طلبان نمیل کو در حقیق مجال پیادہ شده دل برگ نہند از  
اس پ فرو و آمدہ با سعد و کپا می ہت در سیدان رعناء فقر و دار شجاعت و دلیلے دادو دران نمعرک مرداز ماگو سے ثبات  
و سبق کمال ااقران داشتال بزرگ رچہ گل زخمی ارننا خار مردانگی چیدا مان بخط ائمی کار بہلا کت او ز رسید راجپوتان ارا  
نمیل اد و این نجہ و چرگ سخوت و خیر کے افزودہ بہمان بیت صحبو عے از تو پچانہ او زنگ زیب گذشتہ بر سراول ختنہ  
و جمعی دیگر از هراول آن گروه جا لست میش و جو قے از قول دلتش بیک و امد او پیش فریگان خود حملہ ہا آور دند و چنگی  
عطف در پیوست سلطان محمد و نجابت خان و سائر بہادران هراول مانند کوہ از سیلا ب آن گروه از جان فتہ پای قرار استوار  
و رشکنہ و بستیارے بازوی ہمت و نیرو سایر احتراطات بتقابل و مقابلہ اعادے پر دختنہ اگرچہ غنیم و رکھت وابوہ  
اضحافہ ضماعت بود اما افواج اسی طرف را از فرطہ تقلال و بایسید اقبال آنقدر دل قوسے بود کہ این سبھہ از دحام  
و نظر بہادران پیچ نمی نزد و ناؤک جانستان از دست اینها چون تیر قضا بی خطا از شستے جست و گرگز گران  
سیک وستان از خود کا سبھہ بر سرا مد اسٹ شکست ابیا میت ابیا میت خدیجی شیر چون سوسے نہیں وروان پھیل مصلی  
جبهہ کر دیے نشان دیگر درست کی تفعیل کار بود پہ زدے بہمان جا کہ زبان بود و درین اینک شش کو شش که  
نمازہ حرب در کمال التهاب و شتعال بود شیخ بیر پہ سائر و لاران هرچ و دست بہت خود بکھر کا و آن خیل او بارز د